

دخالت و نظارت دارد و هرگاه در پیرامون قضیه‌ای قرائنی وجود داشته باشد حاکم مجرم را باقرار مجبور میسازد زیرا مصلحت عمومی ایجاب میکند که بزه‌کاران کیفر یابند و بنا بر این کسی را شرطه مینامیدند که جنایات را در مرحله ابتدایی رسیدگی میکرد و آنگاه کیفرهای شرعی را وقتی قاضی دخالتی در آن نداشت اجرا میساخت. و منصب شرطه مستقل بود و دارنده آنرا «خدایگان» شرطه میخواندند.

و چه بسا که امور مربوط بکیفرها و مسائل وابسته بحفظ جان مردم را بطور مطلق بشرطه واگذار میکردند چنانکه او به استقلال و بی‌دخالت قاضی اینگونه وظایف را انجام میداد و این پایگاه را بزرگ می‌شمردند و کسانی که آنها را بریاست شرطه برمیگزیدند عبارت بودند از سرداران بزرگ لشکری و موالی ارجمندی که از خواص و مقربان بارگاه سلطان بشمار میرفتند ولی تسلط شرطگان جنبه عمومی نداشت و فرمان آنان در همه طبقات مردم نافذ نبود، بلکه ایشان تنها بر عامه خلق و عناصر متهم و مشکوک فرمانروایی میکردند و افراد او باش و فرومایه و تبه‌کار را از شرارت باز میداشتند. بعدها دایره قدرت و نفوذ شرطه در دولت امویان اندلس توسعه یافت و پایگاه مزبور بدو گونه تقسیم شد: شرطه بزرگ و شرطه کوچک.

خدایگان شرطه بزرگ هم بر طبقات عالی و هم بر عامه مردم تسلط داشت و دارای اختیاراتی شد که میتواند در کارهای رجال دستگاه و بارگاه سلطان نیز نظارت کند و آنانرا از تجاوز و ستمگری باز دارد و خداوندان شوکت و جاه و جلال را که از بستگان و خویشاوندان و مقربان صاحبان مراتب دولتی بودند نیز مورد بازخواست قرار دهد.

و وظیفه خدایگان شرطه کوچک بر سیدگی در امور عامه مردم اختصاص داشت. و برای خدایگان شرطه بزرگ تختی در مدخل بارگاه سلطان اختصاص یافته بود و تنی چند از رجال درگاه در پیرامون او بر روی صندلیها می‌نشستند و هیچ وظیفه‌ای جز اجرای اوامر وی نداشتند. این منصب بر رجال بزرگ دولت

۱- نزهوا در جاهای مصر و ببردت غلط و صحیح بر حسب «ینی» «نوهوا» است.

تفویض میشد چنانکه حتی خدایگان آن از کسانی بود که نامزد وزارت یا حاجبی میشدند .

واما در دولت موحدان مغرب خدایگان شرطه دارای اهمیت و شکوه فراوانی بود هرچند بر همه طبقات تسلط و نفوذ نداشت و این منصب را جز بر رجال و بزرگان خاندان موحدان نمی سپردند ولی وی بر کسانی که در دستگاه دولت و درگاه سلطان خدمت میکردند فرمانروایی نداشت ، لیکن هم اکنون بمنصب مزبور فساد راه یافته و از دست رجال موحدان بیرون رفته است و اداره آن برعهده برگزیدگان نمک پرورده درگاه سلطان است .

واما در دولت بنی مرین مغرب هم اکنون منصب شرطه برعهده کسانی است که از خاندان های موالی و برگزیدگان نمک پرورده ایشان میباشند .

و در دولت ترك مشرق خدایگان شرطه از میان رجال ترك یا بازماندگان دولت پیش از ترکان (کردها) [در هر دو ناحیه مشرق و مغرب]^۱ برگزیده میشود و کسانی را برمیگزینند که از لحاظ شدت عمل و توانایی بر اجرای فرمانها شایستگی داشته باشند تا بتوانند از راه بکار بردن کیفرهای شرعی و سیاسی با قدرت کامل ماده فساد را ریشه کن سازند و انواع فسق و فجور^۲ را براندازند و لانه های آن را واژگون کنند و بر مقتضیات مصالح عمومی در شهر، مجامع فسق و بدکاری را پراکنده سازند .

و خدا گرداننده شب و روز است [و غالب و جبار است]^۳ و او (تعالی)

داناتر است] .

فرماندهی نیروی دریایی^۴ ،

و آن در مغرب و افریقه از درجات و پایگاههای دولتی است و در بسیاری

۱- از «بنی» در جاهای مصر و بیروت بجای : «فی القطرین» «فی النظر» آمده است . ۲- «الدعارة» در نسخ (ب) و (ا) و (ك) و اگر محرف «الزعمارة» بمعنی : بدخویی نباند صحیح الدعارة است که بمعنی فسق و فجور است . ۳- اشاره بآیه ۲۰ . سورة المزمل : والله یقدر اللیل و النهار . و آیه ۲۳ سورة الحشر : المهیمن العزیز الجبار . قسمت داخل کروش در (پ) و «بنی» بیست . ۴- ترجمه اساطیل که بمعنی جهازات جنگی و مجموعه ای از کشتیهای جنگی است .

از کیفیات زیر نظر و فرمان خدایگان شمشیر (وزیر جنگ) است و خدایگان آنرا در تداول آنان «الملند» بتفخیم لام مینامند و این کلمه از زبان فرنگان عبری نقل شده است و در اصطلاح لغت ایشان نام خدایگان ناوگان می باشد و درجهٔ مزبور به کشور افریقیه و مغرب اختصاص یافته است زیرا آن دو کشور از جهت جنوب در کنار دریای روم (مدیترانه) سکونت دارند و بر ساحل جنوبی آن دریا کلیهٔ ممالک بربر از سبته تا اسکندریه بسوی شام، و بر ساحل شمالی آن ممالک اندلس و فرنگ و اسلاوها و روم نیز تا بلاد شام واقع است و آنرا دریای رومی و دریای شامی، منسوب به اهالی کنار آن، مینامند و ساکنان هر دو ساحل و کناره‌های آن بیش از همهٔ ملت‌های دریا نورد در امر کشتیرانی ممارست میکنند و در این باره زحمات فراوانی متحمل میشوند، چنانکه رومیان و فرنگان و قوط‌ها (گت‌ها) در ساحل شمالی این دریا بودند و بیشتر جنگها و بازرگانی‌های ایشان بوسیلهٔ کشتیها انجام می‌یافت و از اینرو در کشتیرانی و جنگهای دریایی و راندن ناوهای جنگی در آن دریا مهارت داشتند و چون برخی از سلاطین ممالک مزبور بسوی سواحل جنوب نزدیک شدند و هجوم بردند، مانند رومیان بافریقیه و قوط (گت‌ها) بمغرب، بوسیلهٔ ناوهای جنگی مسافت میان آن ساحل را پیمودند و بر ممالک مزبور تسلط یافتند و بر بره‌های متوطن در آن کشورها را زیر فرمان خویش آوردند و فرمانروایی آن ممالک را از ایشان بازستدند و بر بره‌ها در آن سواحل شهرهای پرجمعیتی داشتند مانند قرطاجنه (کارتاژ)^۲ و سیپله^۳ و جلولا^۴ و مرناق^۵ و شرشال^۶ و طنجه^۷. و پادشاه کارتاژ پیش از آنان با پادشاه روم می‌جنگید و ناوگانی جنگی پر از تجهیزات و سپاهیان برای جنگ بسوی آنان گسیل میکرد.

و این عادت مردمانی است که در دو ساحل این دریا سکونت دارند و در روزگار گذشته بایکدیگر بجنگ می‌پرداختند و هم در این عصر باهم نبرد میکنند. و چون مسلمانان کشور مصر را متصرف شدند عمر بن خطاب به عمرو بن

۱- در سعة (ك) بملط «الملند» است و کلمهٔ مزبور از لغت اسپانیولی Almirante مأخوذ است (دسلان).
 ۲- Carthage - ۳- Sbaïtla (Suffetula) - ۴- Oppidum Vsalitanum - ۵- Mornakiya
 ناحیهٔ مرناکیه در جنوب غربی تونس واقع است. - ۶- (Ceexarea) Cherchel - ۷- Tanger (ازدسلان).

عاص ، رض ، نوشت که دریا را برای من وصف کن . واو درپاسخ نوشت : دریا آفریده‌ای عظیم است که آفریده‌ای ناتوان بر آن می‌نشیند مانند گرمی که برچوبی جای گیرد . آنوقت عمر اشاره کرد که از دریانوردی مسلمانان و سوارشدن آنان در کشتی جلوگیری شود و از آن پس هیچیک از افراد عرب بر کشتی سوار نشد مگر کسانی که از فرمان عمر سرپیچی کردند و در نتیجه مورد بازخواست وی واقع شدند مانند عرفجه بن هرثمه از دی رئیس قبیله بجیله که چون در عمان بجنگ پرداخت و خبر جنگ وی در دریا بگوش عمر رسید ، این رفتار ویرا زشت شمرد و او را مورد سرزنش و ملامت قرارداد که چرا برای جنگ دریانوردی کرده است . و وضع بر همین منوال ادامه داشت تا آنکه روزگار معاویه فرارسید و وی به مسلمانان اجازه داد در کشتی بنشینند و بوسیله آن جهاد کنند و علت منع عمر این بود که عرب بسبب بادیه نشینی در آغاز امر در فنون کشتیرانی و دریانوردی هیچگونه مهارتی نداشتند لیکن رومیان و فرنگان چون در این باره ممارست میکردند چنان تربیت یافته بودند که همواره قادر بودند کشتیرانی کنند و در نتیجه تمرین بسیار فنون آنرا بخوبی فرا گرفته بودند و در کشتیرانی مهارت داشتند .

و چون عرب سلطنت و کشورداری رسید و قدرت و تسلط ایشان باوج کمال ارتقا یافت و ملت‌های غیر عرب خدمت آنانرا بگردن گرفتند و در زیر فرمانروایی آنان واقع شدند و هر هنرمند و صنعتگری فراخور هنر و فن خود با آنان تقرب جست و در نیازمندیهای دریانوردی خویش گروهی از ملاحان بیگانه از ملل گوناگون را استخدام کردند و در فن دریانوردی و کشتیرانی بکمال بممارست و تمرین پرداختند و رفته رفته در این فن بصیرت پیدا کردند و شیفته آن شدند که بدین وسیله بجهاد پردازند و بایجاد کشتیها و نبرد ناوهای بزرگ همت گماشتند و نیروی دریایی خویش

۱- ترجمه « شوانی » جمع « شونی » یا « شینی » است و آن از مهمترین انواع کشتیهای جنگی است که نیروی دریایی از آن فراهم میآمده و از همه کشتیهای دیگر بیشتر مورد توجه بوده است . در این نوع بردناو که از بزرگترین کشتیها بشمار میرفته است برجها و قلاعی برای دفاع و حمله تعبیه میکرده‌اند و برجهای مزبور دارای چندین طبقه بوده است که در طبقه بالای آن سباهیان مسلح به تیر و کمان جای داشته و در طبقه پایین ملاحان پارو زنی میکرده‌اند . حاشیه کتاب « الظاهر ببیرس و حضارة مصر فی عصره » تألیف محمود جمال الدین سرور ، چاپ قاهره ۱۹۳۸ ص ۱۴۴ .

را مملو از مردان جنگی و انواع سلاحها میکردند و سپاهیان و جنگاوران در آنها سوار میشدند و آنها را برای جنگ با کافران و ملتهای غیرمسلمان در ماورای بحار گسیل میکردند و دسته‌ای از این ناوگان را بکشورها و مرزهای خویش که نزدیک دریا بود یا در سواحل دریاها قرار داشت مانند شام و افریقیه و مغرب و اندلس اختصاص دادند. و خلیفه عبدالملک به حسان بن نعمان عامل افریقیه اشاره کرد که در تونس کارخانه‌ای مخصوص ساختن ابزار و آلات دریانوردی تأسیس کند چه او شیفتگی بسیاری با آداب و مراسم جهاد داشت و فتح صقلیه (سیسیل) از آنجا دست داد و آن در روزگار زیاده‌الله اول ابراهیم بن اغلب بدست اسد بن فرات شیخ صاحب فتوی انجام یافت. همچنین قوصره^۱ نیز در همان دوران فتح شد در صورتیکه معاویه بن حدیج در روزگار معاویه بن ابی سفیان با اهالی صقلیه (سیسیل) بجنگ پرداخت ولی خدا نخواست بدست او فتح روی دهد و این فتح بدست ابن اغلب و سردار او اسد بن فرات روی داد. و پس از این فتح نیروی دریایی افریقیه و اندلس در روزگار دولت عبیدیان و امویان پی‌درپی برای ایجاد فتنه به شهرهای آنان (شهرهای ساحلی اندلس و شهرهای تابع عبیدیان) میشتافتند و در سواحل آنها به فتنه‌انگیزی و تخریب میپرداختند.

و نیروی دریایی اندلس در روزگار عبدالرحمن الناصر به دو بست کشتی یا نزدیک بآن رسیده بود و نیروی دریایی افریقیه نیز بهمان اندازه یا در آن حدود بود. و سرداری نیروی دریایی اندلس را ابن رماحس^۲ برعهده داشت و لنگرگاه و بندر کشتیهای اندلس شهرهای بجان^۳ و المریه بود. و این نیروی دریایی در آن بندرها از دیگر شهرها و ممالک گرد میآمد و از هر شهری که در آن بتهیه کشتی میپرداختند نیروی دریایی خاصی تشکیل میشد که امور آنها مربوط به فرماندهی از ملاحان بود و فرمانده مزبور این نیرو را اداره میکرد و درباره کارهای جنگی و سلاحها و دیگر امور آنها به نظارت میپرداخت.

۱- Cossura (Pante Ilaria) ۲- از (ینی) و (۱) در چاپ‌هایی که (رماس) و (دماحس) آمده درست نیست. ۳- در تمام نسخ «بجان» است ولی دسلان آنرا «بجان» تصحیح کرده و گوید هم اکنون آنرا پشینه Pechina نامند و آن دهکده است نزدیک المریه.

وهر کشتی دارای رئیسی بود که امور راندن آنرا با باد یا پاروزنی اداره میکرد و فرمان میداد که کشتیها در بندر لنگر اندازند و هنگامیکه نیروهای دریایی برای جنگی احتمالی^۱ یا کار دولتی مهمی گردآوری میشوند در بندر معینی سپاهیان متمرکز میگرددند و سلطان گروهی عظیم از رجال ودلاوران لشکری و موالی خویش را در آن ناوگان جای میدهد و کلیه کشتیها از اینگونه مردان جنگی پر میشود . آنگاه یکی از رجالی را که از عالیترین طبقات مردم کشور میباشد بفرماندهی نیروی مزبور برمیگزینند و همه افراد باید از وی کسب دستور کنند و زیر فرمان او باشند . سپس فرمان آنانرا بمقصدی که در نظر هست صادر میکند و منتظر بازگشت ایشان میشود که با پیروزی و غنایم باز آیند . مسلمانان در روزگار دولت اسلامی بر کلیه سواحل این دریا (دریای مدیترانه) تسلط یافته بودند و قدرت و صولت ایشان در فرمانروایی بر آن دریا باوج عظمت رسیده بود و ملتهای مسیحی هیچگونه تاب و توانی در برابر نیروی دریایی ایشان نداشتند و مسلمانان در همه روزگار فرمانروایی خویش برای فتوحات دریای مزبور را مسخر ساخته بودند و از اینرو با نهمه مقامات معلوم در فتح رسیدند و غنایم بسیار بدست آوردند و همه جزایر منقطع از سواحل دریای مزبور را بتصرف آوردند مانند میورقه (میورک) و منورقه (مینورک) و یابسه (ایویسا) و سردانیه (ساردنی) و صقلیه (سیسیل) و قوصره (کسره) و مالطه (مالت) و اقریطش (کرت) و قبرس ، و بیشتر کشورهای روم و فرنگ . و ابوالقاسم شیعی و پسرانش با نیروی دریایی خویش از مهدیه به جزیره جنوه (ژن) حمله می بردند و پیروزی می یافتند و غنایم بسیار بچنگ می آوردند و مجاهد عامری خدایگان دانیه از ملوک طوایف اندلس جزیره ساردنی (سردانیه) را بوسیله نیروی دریایی خویش در سال ۴۰۵ فتح کرد و مسیحیان در همان روزگار آن را پس گرفتند ، و خلاصه مسلمانان در خلال کلیه این مدت بر قسمت اعظم این دریا تسلط یافتند و نیروی دریایی ایشان در آن دریا رفت و آمد میکرد و سپاهیان اسلام بوسیله نیروی دریایی خویش از سیسیل تا بر بزرگ (اروپا) روبروی آن

۱- لغزو محتمل « بنی » لغزو محتمل . (چاهای بیروت) و سورت متن از « بنی » است .

در ساحل شمالی دریا نوردی می‌کردند و با پادشاهان فرنگ نبرد سخت برمی‌خواستند و در ممالک ایشان کشتار فراوان می‌کردند چنانکه در روزگار خاندان ابوالحسین^۱ از ملوک سیسیل که در آن جزیره عقاید عبیدیان (فاطمیان) را تبلیغ می‌کردند این قضیه روی داد. و ملتهای مسیحی نیروی دریایی خود را به سواحل فرنگ و اسلاوها و جزایر رومانی^۲ بجانب شمال شرقی دریای روم واپس بردند و آن نواحی را ترك نمیگفتند ولی نیروی دریایی مسلمانان چنان برایشان تاختند که گویی شیر بر شکار خود هجوم میبرد و بیشتر سطح این دریا از بسیج و گروههای لشکریان آنان آکنده شده بود و در راههای دریایی آن بخشها خواه بمنظور جنگ و خواه بقصد سفرهای صلح آمیز رفت و آمد می‌کردند چنانکه اثری از نیروی دریایی مسیحیان بجای نماند و حتی تخته پاره هایی هم از آن در روی آب شناور نبود. تا آنکه دولت‌های عبیدیان و امویان روستی وزبونی نهادند و رنجوری بدولت های آنها راه یافت. در این هنگام مسیحیان بجزایر شرقی دریای مدیترانه مانند سیسیل و کرت و مالت دست درازی کردند و آنها را متصرف شدند. سپس در همین فترت بسواحل شام هجوم آوردند و بر طرابلس و عسقلان و صور و عکا تسلط یافتند و کلیه مرزهای سواحل شام را زیر استیلای خویش درآوردند و بیت المقدس را متصرف شدند و در آنجا کلیسایی برای آشکار ساختن دین و عبادت خود پیا کردند و برخاندان خزرون طرابلس (غرب) و سپس بر قابس^۳ و صفاقس^۴ غلبه یافتند و آنها را بدادن گزیت مجبور ساختند، سپس مهدیه پایتخت عبیدیان (فاطمیان) را از تصرف اعقاب بلکین بن زیری بدرآوردند و آنان در سده پنجم حمله بر این دریا را آغاز کرده بودند که وضع نیروی دریایی دولت مصر و شام رو بضعف و سستی نهاده بود تا آنکه از میان رفت و بهیچرو بامور دریا نوردی تا این روزگار هم توجهی نکردند، در صورتیکه در گذشته و بویژه در دوران دولت عبیدیان (فاطمیان) عنایت و توجهی بیش از حد بدان مبذول میداشتند چنانکه

۱- خاندان ابوالحسین دودمان کوچکی بودند که آنها را بنام «کلبیه» نیز میخوانند. ابن خلدون در جای دیگری از همین کتاب ابوالحسین را از اجداد کلبیه شمرده است. رجوع به ص ۴۱ جلد دوم ترجمه دسلان شود. ۲- شاید مقصود مجمع الجزایر یونانست (دسلان). ۳- Cabes ۴- Sfax

اخبار آن در تاریخ ایشان معروفست . در نتیجه رسم این منصب و پایگاه (فرماندهی نیروی دریایی) بکلی در مصر از میان رفت و تنها در افریقایه و مغرب این رسم باقی ماند و بدان ممالک اختصاص یافت چنانکه در ناحیه غربی این دریا همواره ناوگان نیرومند و نیروی دریایی مهمی وجود داشته و هم اکنون نیز وجود دارد و هیچ دشمنی را یارای تجاوز و حمله بدان کرانه ها نیست .

و فرمانده نیروی دریایی آن سرزمین در روزگار دولت لمتونه (مرابطان) بنی میمون رؤسای جزیره قاس^۱ بودند و عبدالمؤمن (از موحدان) بسبب تسلیم و فرمانبری ایشان آن منصب را از ایشان باز گرفت و شماره نیروی دریایی ایشان در فاس (عدوه اندلس و عدوه قیرویان) رو بهمرفته به صد کشتی رسیده بود . و چون دولت موحدان در سده ششم باوج عظمت رسید و فاس (عدوه اندلس و عدوه قیرویان) را بتصرف خویش درآورد سلاطین ایشان منصب و پایگاه دریانوردی را بکاملترین و بزرگترین وضعی که تاکنون شنیده شده تأسیس کردند و سیهسالار نیروی دریایی ایشان احمدصقلی بود و او دراصل از قبیله صدغیان^۲ بود که در جزیره جربه^۳ ناحیه سدویکش^۴ سکونت داشتند .

و مسیحیان او را از سواحل آن جزیره باسارت برده بودند و در نزد ایشان تربیت یافته بود . آنگاه خدایگان صقلیه (سیسیل) او را برگزید و برکشید و از خواص خویش گردانید سپس خدایگان هلاک شد و پسرش جانشین او گشت ولی احمد صقلی بعلت برخی از تمایلات خدایگان جدید را بخشم آورد و او از بیم جان خود بتونس پناه برد و برشاهزاده آن شهر که از خاندان عبدالمؤمن بود فرود آمد و از آنجا بمراکش رفت و در آنجا خلیفه یوسف بن عبدالمؤمن او را مشمول احسان و مهر خویش قرارداد و جوایز بسیاری بوی بخشید و او را بفرماندهی نیروی دریایی خویش برگماشت و وی در میدان جهاد با ملت‌های مسیحی سبقت جست و در دولت موحدان دارای یادگارها و مقاماتی بنام بود . و در روزگار او نیروی دریایی مسلمانان هم از لحاظ شماره و هم از حیث خوبی و استحکام در حدود

معلومات ما بمرحله‌ای نائل آمد که نه در گذشته بدان مرتبه رسیده بود و نه در آینده .

و چون صلاح‌الدین یوسف بن ایوب پادشاه مصر و شام در آن روزگار بر آن شد که مرزهای شام را از ملت‌های مسیحی باز ستاند و بیت‌المقدس را [از لوٹ کفر و بنای آنها]^۱ پاک کند ، نیروهای دریایی کفار از کلیه نواحی نزدیک بیت‌المقدس که در تصرف آنان بود برای رساندن کمک بآن مرزها پی در پی روان شدند و آنها را از لحاظ افراد و مواد غذایی یاری میکردند و نیروی دریایی اسکندریه نمیتوانست در برابر آنان مقاومت کند زیرا آنها پیوسته در این کرانه شرقی دریا غلبه میکردند و در آن سوی ناوگان فراوانی داشتند و مسلمانان از دیرزمانی ضعیف شده بودند و نمیتوانستند از حملات مسیحیان در آن ناحیه جلوگیری کنند چنانکه در صفحات پیش بدان اشاره کردیم . از اینرو صلاح‌الدین عبدالکریم بن منقذ از خانواده بنی منقذ ملوک شیزر که آنان را بر قدرتی که داشتند رها کرده و در دولت خویش ایشان را باقی گذارده بود با هیئتی بنماینده بسوی یعقوب^۲ منصور که در آن روزگار سلطان مغرب بود گسیل کرد . صلاح‌الدین این خاندان را بر قدرتی که داشتند رها کرده و در دولت خویش آنان را باقی گذارده بود . از اینرو بوسیله عبدالکریم از منصور طلب یاری کرد که نیروی دریایی خویش را در اختیار وی بگذارد تا در دریا میان ناوگان کفار و هدف ایشان که کمک‌های مسیحیان در قلاع شام بود به گردش و «مراقبت» پردازد . و نامه‌ای بقلم فاضل بیسانی خطاب به منصور بوسیله عبدالکریم نزد آن سلطان فرستاد که بر حسب آنکه عماد اصفهانی نامه را در کتاب فتح‌القدس^۳ نقل کرده آغاز آن چنین است :

«خداوند در های کامیابی ها و فرخندگی ها را بروی حضرت^۴ ما

بگشاید» .

۱- از دسلان است . در جاهای مصر و بیروت ؛ « و تطهیر بیت المقدس » است . ۲- « ابو یعقوب » در نسخ (ب) و (ا) و (ک) . ۳- فتح‌القبسی (ک) . ۴- کلمه « حضرت » در نسخ (ا) و (ب) و (ک) نیست .

منصور بسبب آنکه او را به لقب امیرالمؤمنین خطاب نکرده بودند سخت دل آزرده و متنفر شد لیکن در این باره چیزی نگفت و آنرا در دل نهان ساخت و انواع احسان و بخشش را نسبت با آنان مبذول داشت و ایشان را بسوی صلاح‌الدین روانه کرد و هیچ پاسخی بدرخواست او نداد.

و این امر نشان می‌دهد که در آن روزگار نیروی دریایی اختصاص بسلاطین مغرب داشته است و هم ملت‌های مسیحی در کرانه شرقی مدیترانه دارای ناوگان نیرومندی بوده‌اند ولی دولت‌های مصر و شام در آن عصر و پس از آن دوران بامور نیروی دریایی توجهی نداشته‌اند و در تجهیزات آن نیکوشیده‌اند. و چون یعقوب^۱ منصور درگذشت و دولت موحدان روبرونی نهاد و جلالقه^۲ (گالیسین‌ها) بر بیشتر نواحی اندلس استیلا یافتند و مسلمانان را مجبور کردند تا به سواحل دریا پناه برند و جزایری را که در جانب غربی دریای مدیترانه بود متصرف شدند قدرت جلالقه در سراسر دریای مزبور توسعه یافت و بمنت‌های شوکت نایل آمدند و نیروی دریایی آنان فراوانی یافت و از اقتدار مسلمانان در آن دریا کاسته شد و نیروی دریایی ایشان بانیروی جلالقه برابر گردید، چنانکه در روزگار سلطان ابوالحسین پادشاه زناته در مغرب وضع بر این منوال بود زیرا ناوگان او هنگامیکه آهنگ جهاد کرد از لحاظ شماره و کیفیت با نیروی دریایی مسیحیان برابر بود.

از آن پس نیروی دریایی مسلمانان باز هم رو بتنزل نهاد و از میزان مزبور هم کمتر شد زیرا بدولت‌های اسلامی ضعف و زبونی راه یافت و بعلت فزونی رسوم بادیه نشینی در مغرب رسوم دریانوردی را از یاد بردند و رسومی را که از اندلس فرا گرفته بودند از دست دادند ولی مسیحیان در دریانوردی بهمان شیوه‌ای بازگشتند که در آن شهرت داشتند از قبیل مهارت و تمرین و ممارست در آن و بصیرت به احوال (وفنون) آن، و آن ملت‌ها در لجه دریا بر تخته پاره‌ها (کشتی‌ها) غالب آمدند. و مسلمانان، بجز گروه قلیلی که در آن تمرین می‌کردند در این دریا

(مدیترانه) بمنزله بیگانگان بشمار میرفتند و آن گروه کسانی بودند که در سواحل دریا سکونت داشتند و کاش یاران و همراهانی بدست میآوردند یا ازدولتها بآنان کمکی میشد و کسانی را بیاری آنان میگماشتند و ایشانرا راهنمایی میکردند .

لیکن پایگاه فرماندهی نیروی دریایی تاکنون همچنان در دولتهای مغرب پایدار و محفوظ است و رسم و عادت بکوشش و ممارست در ایجاد ناوگان و دریانوردی هنوز در میان ایشان متداولست و امید آن هست که مقاصد دولتی در کشور های دریایی آنانرا بلزوم این نیروی مهم متوجه کند و مسلمانان به طلب وزش باد بر کفر و کافران برخیزند زیرا چنانکه در میان مردم مغرب شهرت دارد بر حسب اطلاعاتی که از کتب مربوط به پیشگویی بدست آورده اند ، در آینده مسلمانان بیگمان بملتهای مسیحی حمله خواهند برد و کشورهای فرنگیان را در ماورای دریا فتح خواهند کرد و چنین فتوحی بیاری نیروی دریایی میسر خواهد گردید . و خدادوست مؤمنان است^۱ و او مارا بس است و نیکوکار گزار است^۲ .

فصل سی و پنجم

در تفاوت میان مراتب شمشیر و قلم در دولتها

باید دانست که شمشیر و قلم هر دو از ابزار و وسایل خدایگان دولت است که در فرمانروایی خویش از آنها یاری میجوید ولی در آغاز تشکیل دولت و هنگامیکه هنوز ارکان دولت پایه های فرمانروایی را استوار نساخته اند نیاز پادشاه بشمشیر از قلم بیشتر است زیرا قلم در این مرحله خدمتگزار است که تنها در ره تنفیذ و اجرای احکام دولتی بکار میرود و شمشیر هم در این راه بدان کمک میکند . همچنین چنانکه یاد کردیم شمشیر در پایان دولت که عصبیت آن رو بضعف و زبونی میرود و دودمان و وابستگان سلطنت بعلت راه یافتن پیری و فرتوتی بدولت

۱- والله ولی المؤمنین . سورة آل عمران ، آیه ۶۱ .
 ۲- وحسبنا ونعم الوکیل . همان سوره ، آیه ۱۶۷ .
 وآیه اخیر در (ب) و «ینی» بیست .

تقلیل می‌یابند بیش از قلم مورد نیاز دولت است و همانطور که در آغاز تشکیل آن بخداوندان شمشیر اتکاء میکند و از آنان یاری میجوید در این مرحله هم برای تقویت کردن دولت ناچار است شمشیر را تکیه‌گاه خود سازد و از آن یاری طلبد و بنابراین شمشیر در هر دو مرحله آغاز و پایان دولت بر قلم مزیت دارد و خداوندان شمشیر در این دو مرحله شکوه‌مندتر و متمتع‌تراند و اقطاع (تیول) پربهاتری بچنگ می‌آورند.

اما در اواسط دولت سلطان و خدایگان آن تاحدی از شمشیر بی‌نیاز میشود زیرا او در این مرحله در تشکیل دادن دولت کامیاب شده و فرمانش در همه جا نفوذ یافته است.

و اکنون بجز کامروایی و بهره برداری از نتایج و ثمرات پادشاهی مانند گردآوری خراج و مالیات و نگهداری آن و مفاخره و مباحات بادیدگر دولتها و اجرای فرمانها هدف دیگری ندارد و در این مرحله یاریگر او قلم است و نیاز فراوانی بدان پیدا میکند تا آنر در راه مقاصدش بکاربرد، و دیگر بشمشیر حاجتی ندارد، شمشیرها در نیام هستند و کاری از آنها ساخته نیست مگر آنکه غائله‌ای روی دهد یا رخنه‌ای بکشور راه یابد و شمشیر را برای بستن آن بطلبند و بجز در چنین مواردی هیچ نیازی بشمشیر پیدا نمیشود. از اینرو در این مرحله خداوندان قلم شکوه‌مندترند و پیاگاه بلندتری نایل میشوند و نعمت و ثروت بیشتری بدست می‌آورند و دربارگاه سلطان مقرب‌ترند و بیشتر بآرمیابند و در مجالس خلوت از آنان در رایزنی و مشاوره امور استفاده میشود زیرا در چنین شرایطی بمنزله ابزار کار اوست که بدان اتکا میکند و برای بدست آوردن نتایج و ثمرات کشورداری و سلطنت و مراقبت در اوضاع نواحی کشور و اصلاح و بهبود مرزها و نواحی دور و مباحات بکیفیات و احوال ملک از آن یاری میجوید. و در این هنگام از وزیران و خداوندان شمشیر بی‌نیاز است و بهمین سبب دور از بارگاه سلطان بسر میبرند و از نتایج خشم او نسبت بخود بیمناک میباشند.

و هنگامیکه منصور فرمان میدهد ابو مسلم نزد او بیاید ابو مسلم

نامه‌ای بوی نوشته است که در آن نکته‌ای مناسب این مقام بدینسان دیده میشود:

«اما بعد آنچه را که ما از اندرزهای ایرانیان بیاد سپرده‌ایم اینست که خطرناکترین مواقع برای وزیران هنگامی است که غوغای خلق فرونشیند و کشور در حال آرامش باشد. دستور خداست در میان بندگان^۱. [و خدا سبحانه و تعالی داناتر است]^۲.

فصل سی و ششم

در زیور و نشانهای ویژه پادشاه و سلطان

باید دانست که سلطان دارای نشانها و زیورها و آدابی است که شکوه و جلال و ابهت وی آنها را اقتضا میکند و از اینرو بدانها اختصاص می‌یابد و بباکار بردن آنها از رعیت و خاصان درگاه و دیگر بزرگان و رؤسای دولت متمایز میشود و اینک ما قسمتی از آنها را که مشهور است بمیزان آگاهی خود یاد میکنیم و بالاتر از هر صاحب دانشی داناییست^۳.

آلت (سازکارزار)^۴،

فراهم آوردن و بکار بردن آلت از قبیل افراشتن و بازکردن درفشها^۵ و بندها^۶ (رایات) و نواختن طبلها و زدن نایها بوقها و کرناها از زیورها و نشانهای ویژه پادشاهان است. و ارسطو در کتاب السیاسة که بوی منسوب است گوید: سر بکار بردن آنها ترسانیدن دشمن در جنگ است زیرا آوازهای هراسناک

۱- سنة الله فی عباده . ۲- در «ب» و «ینی» نیست . ۳- و فوق کل ذی علم علیم . سورة یوسف، آیه ۷۶ .
 ۴- کلمه آلت را در این معنی زمخشری «ساز» و صاحب مذهب الاسماء «سازکار» ترجمه کرده‌اند ولی نویسندگان و شاعران گذشته کلمه مزبور را بهمین معنی بکار برده‌اند چنانکه ابوالفضل بیهقی گوید: طاهر تجملی و آلتی سخت تمام داشت . و فردوسی آلت و ساز را هر دو بکار برده است: ابا آلت لشکر و ساز جنگ ... همه آلت لشکر و ساز جنگ . ولی اغلب آنرا یا به «لشکر» و یا به «کارزار» و یا به «رزمگاه» اضافه میکنند: هر از کرد با آلت رزمگاه . و توان گفت در اینجا بمعنی سازوبرگ پادشاهی است . و رجوع به لغت نامه دهخدا شود . ۵- درفش ترجمه «لواء» است که از رایت کوچکتر است . ۶- «بند» ترجمه «رایت» است که در مغرب بقول ازهری بر علم جیش اطلاق میشده است و از لواء بزرگتر بوده است (اقرب الموارد) . و صاحب منتهی الارب گوید: بند علم بزرگ است که زهر آن ده هزار مرد باشد .

در نهاد آدمی تأثیر بیم‌انگیزی می‌بخشد ولی سوگند یاد می‌کنم که تأثیر آوازهای مزبور امری وجدانی (روحی) در رزمگاه‌ها است که هر فرد تأثیر روحی آنها را در خود می‌یابد و این علتی را که ارسطو آورده، اگر آنرا یاد کرده باشد، ببعضی اعتبارات صحیح است.

ولی در این باره حقیقت اینست که نفس هنگام شنیدن نغمه‌ها و آوازه‌ها بیشک شادی و طرب احساس میکند چنانکه به مزاج روح سرمستی خاصی میرسد که بدان هرامر دشواری را آسان میکند و در این راه هرآنکه باشد جان‌سپاری نشان میدهد و این کیفیت حتی در جانوران زبان بسته هم موجود است و چنانکه دانستی شتر را با خواندن سرود و اسب را با صفیر و فریاد برمی‌انگیزند و هنگامی که آوازه‌ها متناسب باشد تأثیر آن فزوتتر است چنانکه در غنا و موسیقی مشاهده میشود و هرکسی میداند که از موسیقی چه حالتی بشنونده دست میدهد.

و بهمین سبب ملت‌های غیرعرب در رزمگاه‌ها آلات موسیقی^۱ بکار می‌برند نه بوق یا طبل. چنانکه نوازندگان با آلات موسیقی در پیرامون پادشاه که در موکب خویش می‌باشد حلقه می‌زنند و آهنگ‌های گوناگون مینوازند و در نتیجه ایجاد طرب و شادی نفوس دلاوران را برمی‌انگیزند بحدی که جان‌سپاری میکنند. و مادر جنگ‌های عرب دیده‌ایم که سرودگویی در پیش موکب با آهنگ غنا شعر می‌خواند و جنگندگان را بطرب می‌آورد چنانکه پهلوانان با جوش و خروش بهیجان می‌آیند و شتابان بسوی میدانگاه جنگ رهسپار می‌گردند و هر پهلوانی بسوی پهلوان هم نبرد خود برانگیخته میشود.

همچنین زناته که از ملت‌های مغرب بشمار می‌روند بر همین شیوه‌اند. شاعر آنان در پیش صفوف می‌ایستد و اشعار را با آهنگ محرکی می‌خواند و با خواندن خود کوه‌های راسخ را بجنبش در می‌آورد و کسانی را آماده جان‌سپاری

۱- در نسخه پاریس «موسیقاریه» و در نسخ مصر و بیروت «موسیقیه» است بهمین سبب در حاشیه‌های مذکور نوشته‌اند: در نسخه‌های موسیقار است و صحیح آنست زیرا موسیقی نام نغمه‌ها و آهنگها و توفیق آنهاست و از اینرو آنرا موسیقیر و زنده‌آلت را موسیقار گویند. رجوع به اول سفینه شیخ محمد شهاب شود. حاشیه چاپ (ک) و (ب) و (۱).

میکند که هیچکس گمان فداکاری بآنها نمیرد و قبایل مزبور این نوع آهنگ غنا را «تاصوکایت» مینامند .

واصل تمام آنها عبارت از شادی و طربی است که در نفس روی میدهد و از آن دلاوری برانگیخته میشود مانند شادی و فرحی که بسبب مستی باده روی میدهد ، و خدا داناتر است .

واما منظور از بند های (رایات) فراوان و رنگارنگ و بلند فقط ترسانیدن است و چه بسا که در نفوس بسبب ترساندن حس اقدام بسیار روی میدهد . و کیفیات نفوس آدمی و رنگ برنگ شدن آن شگفت‌آور است . و خدا آفریننده داناست^۱ .

سپس باید دانست که پادشاهان و دولتها در بکار بردن این نشانه‌ها و زیورها روشهای گوناگون دارند چنانکه برخی از آنان انواع بسیاری از آنها را بکار میبرند و گروهی بمیزان اندکی از آنها استفاده میکنند و این امر بر حسب توسعه و عظمت دولتها متفاوتست .

و اما بندها ، از آغاز خلقت بشر در جنگها متداول بوده و شعار مخصوص جنگ بشمار میرفته است و همچنان ملتها آنها را در رزمگاهها و غزوات بکار میبرند^۲ و از روزگار پیامبر ، ص ، و [خلفای پس از وی]^۳ نیز متداولست .

واما نواختن طبلها و دمیدن در نایها یا بوقها را مسلمانان در آغاز ظهور مذهب اسلام بکار نمیدردند و از لحاظ اجتناب از درشتی و خشونت پادشاهی و فرو گذاشتن کیفیات آن و تحقیر ابهت و عظمتی که بهیچرو متکی بحق نیست از بکار بردن آنها امتناع میورزیدند تا آنکه خلافت پیادشاهی تبدیل یافت و مسلمانان در بجهت شکفتگی و ناز و نعمت دنیا واقع شدند و موالی ایرانی و رومی که کشورهای ایشان دولتهای کهن داشتند با مسلمانان آمیزش کردند و این گروه شیوه های جلال و شکوه و تجمل پرستی که دولتهای پیشین ایران و روم معمول میداشتند بمسلمانان نشان دادند . ازینرو مسلمانان از جمله آداب و رسومی که

۱- و هو الخلاق العظیم . سوره یس ، آیه ۸۱ . ۲- از «ینی» . ۳- در «ینی» نیست .

پسندیدند بکار بردن ساز کارزار بود. چنانکه آنرا متداول کردند و بکار گزاران‌شان اجازه دادند از لحاظ بزرگداشت پادشاهی و ارکان آن ساز کارزار را بکار برند و بسیاری از اوقات خلیفه عباسیان یا عبیدیان (فاطمیان) دستور می‌داد درفش کارگزاری را که بمرزبانی یا سرداری سپاه برگزیده شده بود ببندند و ترتیب دهند و از خانه خلیفه یا خانه خود در میان موکبی از بندگان و دارندگان و نوازندگان ساز کارزار خارج میشد چنانکه جز بوسیله بسیاری یا کمی درفشها یا رنگ خاصی که بند خلیفه بدان اختصاص داشت، مانند رنگ سیاه، ممکن نبود موکب‌ها را از موکب خلیفه باز شناخت زیرا بندهای خلفای عباسی سیاه بود تا نشانه غمگساری بر شهدای ایشان از بنی‌هاشم و نکوهش بر بنی امیه باشد که گروهی از خاندان ایشان را بقتل رسانیده بودند و بهمین سبب آنان را «مسوده»^۱ مینامیدند.

و چون میان هاشمیان جدایی افتاد و طالبیان از هرسوی و در هر عصری با عباسیان بستیز برخاستند در این باره نیز با عباسیان مخالفت کردند و بندهای سپید بکار می‌بردند و آنها را «مبیضة»^۲، سپیدجامگان، مینامیدند و از اینرو قیام‌کنندگان^۳ روزگار عبیدیان و کسانی از طالبیان را که درین عصر در مشرق خروج کرده‌اند مانند داعی (مبلغ) طبرستان و داعی صعده یا دیگر کسانی که بدعت رافضی را تبلیغ میکنند، چون قرمطیان، سپیدجامگان میخوانند.

و چون مأمون از پوشیدن جامه سیاه و بکار بردن این شعار در دولت خود منصرف گردید رنگ سبز را برگزید و از اینرو بند او سبزرنگ بود.

و اما شماره و فزونی بندها و درفشهایی را که بکار می‌بردند نمیتوان

۱- صاحب اقرب الموارد آرد: «المسوده» (بضم م - فتح س - کسر و) مشدد) لقب خلفای عباسیان است زیرا ایشان برخلاف ثنویه که جامه سپید می‌پوشیدند ملیس بجامه سیاه بودند. ۲- مبیضة (بضم م - فتح ب - کسر ی) مشدد - فتح ص) همراهان مقنع را بدین کلمه میخواندند که جامه سپید می‌پوشیدند - برای مخالفت با «مسوده» این اشتباه را ادوارد براون نیز در تاریخ ادبیات مرتکب شده و تنها شمار پیروان مقنع را که گویا مزدکی بوده‌اند سپید جامگی دانسته است در صورتی که سپید جامگی و برافراشتن رایت سپید شمار هر دسته‌ای بود که به مبارزه با عباسیان برمیخاست و بیشتر قیام‌کنندگان عصر عباسیان که از شعیبان زیدی بودند و از خاندان پیامبر، هنگام خروج رایت سپید برمی‌افراشتند و مدیسان از سیاه جامگی که شمار عباسیان بود روی برمی‌تافتند. رجوع به البدء والتاریخ بخش قیامهای زیدیان شود. ۳- ظاهراً «تأثر» به «سائر» تصحیف شده است.

تعیین کرد و در حقیقت بی‌نهایت است. چنانکه وقتی عزیز نزار (پنجمین خلیفه فاطمیان) عازم فتح شام شد از جمله نشانها و شعارهایی که در ساز کارزار وی شمرده‌اند پانصد بند و پانصد بوق بوده است.

و اما پادشاهان بربر مغرب از قبیل صنهاجه و جز آنان، رنگ خاصی را برای بندها و درفشها تعیین نکرده بودند، بلکه آنها را از پارچه‌های زربفت و حریر خالص رنگارنگ برمیگزیدند و بکارگزاران خود نیز اجازه میدادند همین شیوه را معمول دارند تا آنکه نوبت فرمانروایی به موحدان و سلاطین پس از آنها از قبایل زناته رسید از آن پس پادشاهان مزبور ساز کارزار را از قبیل طبلها و بندها منحصر بسطان کردند و بدیگر کارگزاران اجازه نمیدادند آنها را بکار برند. و برای ساز کارزار موکب خاصی تعیین کردند که سلطان رادرمسیری که میرفت پیروی میکرد و آن موکب را «ساقه»^۱ مینامیدند. و شماره آنها برحسب اختلاف شیوه دولتها در این باره گاهی افزون و زمانی اندک بود چنانکه برخی از دولتها از لحاظ فرخندگی عدد هفت به عدد مزبور اکتفا میکردند چنانکه در دولت موحدان و بنی‌احمر در اندلس این شیوه متداول بود و برخی هم بیش از ده تا بیست عدد بکار میبردند مانند زناته.

و در روزگار سلطان ابوالحسن برحسب آنچه ما دریافته‌ایم در ساقه وی صد طبل و صد بند رنگارنگ حریر زربفت از بزرگ و کوچک بکار میرفته است و به فرمانروایان و کارگزاران و سرداران سپاه خود اجازه میدادند که یک درفش کوچک از کتان سفید و طبل کوچکی در هنگام جنگ بردارند و ازین حد تجاوز نکنند.

و اما دولت ترك مشرق در این روزگار در ساز کارزار خویش نخست يك بند عظیم بر میدارند که در سر آن رشته بزرگی از موی تعیه شده است و آنرا جالیش^۲ و چتر مینامند [باهمه سپاهیان بطور عموم بکار میبردند سپس بالای سر

۱- ساقه در لغت بمعنی موکب و مؤخر سپاه است و در تداول جنگهای قدیم ساقه در برابر مقدمه الجیش بکار میرفت (اقرب‌الموارد). ۲- این کلمه در نسخ مختلف بصورت‌های: جالیش (ب) شالیش (نسخ مصر و بیروت) شالیش (نسخه B خطی که در دسترس کاترمر بوده) آمده است.

سلطان بند دیگریست که آنرا «عصابه» و «شطفه» می‌نامند [و این بند در نزد ایشان شعار خاص سلطان است. آنگاه بندهای متعدد گوناگونی بر میدارند که آنها را «سنجق» میخوانند و مفرد آن «سنجق» و در زبان ترکی بمعنی رایت است.

و اما طلبها را در دولت ترکان بسیار متداول دارند و در فزونی آنها راه مبالغه را می‌پیمایند و آنها را «کوسات» مینامند و بهرامیر یا سردار لشکری اجازه میدهند آنچه بخواهد این نوع ساز کارزار را بکار برد ولی نمیگذارند آنها عصابة^۲ را که مخصوص پادشاه است بکار برند.

و اما جلالت (گالیسین‌ها) از ملتهای فرنگی اندلس در این عصر اغلب درفشهای اندکی بر میدارند [که آنها را به دسته‌های بسیار بلندی می‌بندند] در حالیکه در فضا برافراشته است و همراه آنها زدن آلات موسیقی زهدار مانند طنبور و دمیدن گیتار می‌باشد و آنها را می‌نوازند. و شیوه غنا و موسیقی را برمیگزینند و آنها را در رزمگاهها بکار می‌برند. اینست آنچه درباره ایشان و دیگر پادشاهان غیر عربی که در ماورای سرزمین آنان بسر می‌برند بما رسیده است. و از آیت‌های خدا آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست. همانا در آن آیتهاست برای دانایان^۳.

سریر^۴، و اما سریر و منبر و تخت و کرسی عبارت از تخته چوبهای برپا کرده با اریکه^۵‌های برهم نهاده‌ایست که سلطان بر آن می‌نشیند در حالیکه بلندتر از اهل مجلس قرار می‌گیرد و در بلندی با آنان برابر نیست. و این شیوه همواره از سنن و عادات پادشاهان پیش از اسلام و دولتهای غیر عربی بشمار میرفته است و پادشاهان مزبور بر سریرهای زرین می‌نشسته‌اند. و سلیمان بن داود، صلوات‌الله و سلامه علیهما سریری از عاج داشت که به زر پوشیده شده بود.

۱- سنجق بلفظ رومی بمعنی علم و نشان فوج . . . است (غیبات). ۲- در نسخه (ک) چتر در (ب) عصابة است. ۳- و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السمتمک و الوانکم ان فی ذلك لآیات للعالمین. سورة الروم، آیه ۲۱. ۴- سریر را در نازی غالباً بر تخت پادشاه اطلاق میکنند. ۵- اریکه تختی است که اطراف آنرا با پرده‌ها و وسایل دیگر در قبه یا اطراف آرایش مینهند (اقرب‌الموارد).

ولی باید دانست که دولتها سریر را بکار نمیبرند مگر هنگامیکه بمرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی برسند مانند کلیه شئون ابهت و جلال پادشاهی که در این مرحله پدید میآید، چنانکه در فصول پیش یاد کردیم.

و در آغاز دولت و مرحله بادیه نشینی بدان توجه نمیکنند و نخستین کسی که سریر را در اسلام بکار برده معاویه است که از مردم درین باره کسب اجازه کرد و گفت من فربه شده‌ام، و آنگاه بوی اجازه دادند که بر سریر بنشیند و سپس دیگر پادشاهان اسلامی از او پیروی کردند و بر تخت نشستند و شیوه مزبور در اسلام از مراسم ابهت و جلال بشمار میرفت.

و عمرو بن عاص در کاخ خود در مصر با تازیان بر روی زمین می‌نشست و مقوقس^۱ بکاخ وی می‌آمد و همراه او سریر زرینی بر روی دستها حمل میکردند که همچون پادشاهان بر آن بنشیند و مقوقس در حالیکه عمرو بن عاص در پیش وی نشسته بود بر آن جلوس میکرد و تازیان بر او رشک نمیبردند تا وفاداری خود را در برابر بستن پیمان و معاهده وی با ایشان نشان دهند و هم ابهت و شکوه پادشاهی را بدور افکنند.

سپس بعد از آن دوران بنی عباس و عبیدیان و همه پادشاهان اسلام، خواه در شرق و خواه در غرب دارای سریرها و منابر و تختهای گوناگونی بودند بحدیکه رسوم کسرایان و قیصران را از یادها بردند، و خداگردانده شب و روز است.

سکه، و آن مهرزدن بر دینارها و درهمهایست که در میان مردم رایج است و با آنها معامله میکنند. و مهری که بکار میرند عبارت از تکه آهنی است که بر آن صورتها یا کلماتی معکوس مینگارند و آنرا بر روی دینار یا درهم میزنند و در این هنگام صورتها یا کلمات منقوش بر آن بطور طبیعی و مستقیم پدید میآید. اما نخست عیار مسکوکات را از هر نوع فلزی که باشد در نظر میگیرند و برای تصفیه آنها از مواد دیگر چندین بار آنها را در ریخته‌گری

۱- مقوقس لقبی بوده که بر مصر و اسکندریه فرما نروایی کند (اقرب الموارد).

میگدازند. و پس از سنجش و اندازه‌گیری جسم‌های درهم‌ها و دینارها بوزن معین [صحیحی]^۱ که مقرر و متداولست آنها را در داد و ستد از لحاظ عدد بکار می‌برند و اگر میزان جسمیت مسکوک‌های مزبور سنجیده نشود آنها را از نظر وزن در معاملات بکار می‌برند.

و کلمه سکه نخست نام مهر آهنینی بود که برای این منظور بکار میرفت لیکن پس از چندی آنرا بر اثری که از مهر بر روی مسکوک‌ها پدید می‌آید اطلاق کردند که همان نقش و نگارهای منعکس شده بر روی درهم‌ها و دینارهاست. آنگاه ازین معنی هم آنرا بمفهوم دیگری نقل کردند که عبارت از انجام دادن عمل مزبور و نظارت در تکمیل شرایط و تهیه کردن نیازمندیها و لوازم آنست و در حقیقت آنرا بروظیفه و پایگاهی که عهده‌دار این عمل است اطلاق کردند و رفته رفته کلمه سکه در عرف و اصطلاح دولتها بدین مفهوم اختصاص یافت، که یکی از پایگاههای ضروری برای کشور و پادشاهی است، زیرا بوسیله این دستگاه مسکوکهای سره و ناسره‌ای که در میان مردم برای داد و ستد رایج است از یکدیگر باز شناخته میشود و برای نگهداری آنها از غل و غش مهر سلطان را که بر آن نقش و نگارهای معلوم و معینی نگاشته شده است بر روی درهم و دینار می‌زنند.

و پادشاهان غیر عرب بر روی مهر مزبور پیکره‌های خاصی که بمسکوکها اختصاص داشت مانند پیکره پادشاه هر عصر یا تصویر دژ یا جانور یا مصنوع یا جز اینها نقش میکردند و این شیوه در نزد ملت‌های غیر عرب تا پایان دوران فرمانروایی آنان همچنان متداول بود.

ولی هنگامیکه اسلام ظهور کرد از این روش بعلت سادگی دین و بادیه- نشینی عرب غفلت کردند و [دادوستد آنان با سیم و زر بطور وزن بود و دینارها و درهمهای ایرانی در دسترس آنان قرار داشت که آنها را در معاملات بوزن بکار می‌بردند]^۲.

۱- در «ینی» نیست. ۲- (از ینی) تصحیح شد.

و بوسیله آنها مبادله اجناس میکردند تا آنکه بسبب غفلت دولت از این امر دینارها و درهمهای ناسره رایج گشت و میزان غل و غش آنها بمرحله فاحشی رسید و بنا بر روایت سعید بن مسیب و ابوالزناد عبدالملک به حجاج فرمان داد درهمهایی سکه زنند و مسکوکهای سره را از ناسره بازشناسند و از یکدیگر جداکنند و این واقعه بسال ۷۴ هجری روی داده است و مدائنی گفته است که واقعه مزبور بسال ۷۵ هجری بوده است. آنگاه عبدالملک در سال ۷۶ فرمان داد که در دیگر نواحی نیز سکه بزینند و بر روی سکه‌ها کلمه‌های «الله احد الله الصمد» بنویسند.

آنگاه ابن هبیره در روزگار یزید بن عبدالملک بفرمانروایی عراق منصوب شد و درسره کردن سکه‌ها کوشید. سپس خالد قسری در نیکویی آنها جهدی بلیغ مبذول داشت و پس از وی یوسف بن عمر درین راه کوشش کرد و گویند نخستین کسی که در عراق دینار و درهم سکه زده مصعب بن زبیر بوده است که در سال ۷۰ هجری هنگامیکه برادرش عبدالله فرمانروای حجاز بود بفرمان وی بدینکار دست یازید و دستور داد بریک روی سکه‌ها کلمه «برکه»^۱ و بر روی دیگر نام «الله» را بنویسند. آنگاه پس از یکسال حجاج سکه‌های مزبور را تغییر داد [و بر آن نوشت: «بسم الله الحجاج»]^۲ و دستور داد اندازه و وزن آن را بهمان میزانی گرفتند که در روزگار عمر بر آن قرار گرفته بود.

باید دانست که در آغاز اسلام وزن هر درهم شش دانق (دانگ) و وزن هر مثقال یک درهم و سه هفتم آن بوده است و بنابراین وزن هرده درهم برابر هفت مثقال بوده است.

و علت آن چنانست که درهمها در روزگار فرمانروایی ایرانیان اوزان مختلفی داشته است، چنانکه برخی از آنها بوزن مثقال بیست قیراط و برخی دوازده و بعضی ده قیراط بوده است و چون از نظر ادای زکات ناچار شدند اندازه آنها را معین کنند حد وسط را از سه گرفتند که چهارده قیراط

۱- در (ب) بنط «برکه الله» است. ۲- از «ینی» در جایهای بیروت: و بر آن اسم حجاج را نوشت.

است^۱ ازینرو هر مثقال معادل یکدرهم و سه هفتم درهم شد .
 و گویند درهمها اقسام گوناگونی داشته‌اند مانند بغلی بوزن هشت دانگ ، و طبری چهاردانگ و مغربی سه دانگ و یمنی یک دانگ^۲ . بدین سبب عمر فرمان داد که در معاملات اغلب را در نظر گیرند چنانکه بغلی و طبری روی هم دوازده دانگ بود پس درهم معادل شش دانگ شد و اگر سه هفتم بر آن بیفزایی یک مثقال خواهد بود و اگر سه عشر از مثقال کم کنی یک درهم خواهد شد . ازینرو هنگامیکه عبدالملک بر آن شد که برای نگهداری درهم و دینار رایج در داد و ستد مسلمانان از غل و غش سکه بزند دستور داد همان اندازه‌ای را در نظر گیرند که در روزگار عمر متداول بود و هم فرمان داد مهر آهین تهیه کنند و بجای صورتهای و پیکره‌ها بر روی مسکوک‌ها کلمه‌هایی نقش کنند زیرا سخن و بلاغت از نزدیکترین و آشکارترین مقاصد عرب بشمار میرفت ، گذشته از اینکه شرع ترسیم صورتهای را منع کرده بود . و از آن پس در تمام دوران دولت اسلامی این نوع سکه زدن ادامه یافت و دینار و درهم بشکل مدور ساخته میشد و در دایره‌های متوازی که بر روی آنها ترسیم می‌یافت بریکروی مسکوک بمنظور یکتاپرستی و ستایش یزدان نامهای خدا و درود بر پیامبر و خاندان او ، ص ، و بر روی دیگر تاریخ و نام خلیفه را مینگاشتند و همچنین در روزگار عباسیان و عبیدیان (فاطمیان) و امویان (اندلس) این شیوه متداول بود .

و اما صنهاجه ، چنانکه ابن‌حماد^۳ در تاریخ خود مینویسد ، جز در اواخر دوران فرمانروایی خود سکه نزدند و تنها در این هنگام بود که منصور خدایگان بجایه بسکه زدن اقدام کرد و چون دولت موحدان روی کار آمد از سنتی که مهدی برای آنان مقرر داشت زدن سکه‌های درهم چهار گوشه بود و دینار بر همان شکل بود منتها در وسط دایره آن شکل مربعی ترسیم میکردند و یکی از دو جانب

۱- در نسخه‌های مصر و بیروت چنین است : حد وسط را گرفتند که دوازده قیراط است و صورت متن از «بغلی» و (چاپ پ) است .
 ۲- مغربی هفت دانگ (ك) ، و یمنی شش دانگ (پ) .
 ۳- ابو عبدالله محمد بن علی کتابی در تاریخ فاطمیان دارد . ابن خلدون قسمتی از تاریخ بنی خزرون را از وی نقل کرده است . رجوع به لغت دایره دهخدا شود .

آنها از کلمه‌هایی که حاکی از یکتاپرستی و ستایش یزدان بود پرمیساختند و در جانب دیگر سطوری بنام مهدی و نام خلقای پس از وی اختصاص میدادند .
و موحدان این شکل مسكوك را تا این روزگار همچنان حفظ کرده‌اند و چنانکه حکایت شده است از جمله لقب‌هایی که پیش از ظهور مهدی بدان ویرا می‌ستودند «صاحب درهم مربع» بوده است و غیگیویان او را پیش از آنکه قیام کند بدین لقب ستوده‌اند و در «غیب‌نامه»‌های خود از ظهور دولت وی خبر داده‌اند . و اما سکه‌های مردم مشرق در این روزگار دارای وزن ثابت و معینی نیست و فقط درهم و دینار را در داد و ستد هر چند عدد بجای سنجه‌های معینی در اوزان بکار می‌برند و بر روی آنها کلمات یکتا پرستی و درود بر پیامبر و نام سلطان را حک میکنند^۱ چنانکه مردم مغرب این شیوه را بکار می‌برند ، و آن تقدیر خدای غالب داناست^۲ .

و اینک^۳ گفتگوی درباره سکه را بیاد کردن حقیقت درهم و دینار شرعی و بیان حقیقت مقدار آنها پایان میدهیم .

و حقیقت امر اینست که سکه‌های دینار و درهم از لحاظ مقدار و وزن در سرزمینها و شهرستانهای گوناگون مختلف است و شرع متعرض ذکر آنها شده و بسیاری از احکام آن از قبیل زکات و نکاح و حد زدن و جزاینها وابسته بدینار و درهم است . از اینرو ناچار باید ارزش و مقدار آنها در شرع معین و معلوم باشد تا احکامی را که بدانها مربوط است بتوان در برابر دینارها و درهمهای غیر شرعی احاد کرد . بنابراین باید دانست که از آغاز اسلام و روزگار صحابه و تابعان اجماع

۱ - غیب‌نامه‌ها ترجمه کلمه «ملاحم» جمع «ملحمة» است که مفرد آن در لغت معنی حادثة بزرگ بر ازگشتار و آشوب است چنانکه یکی از القاب پیامبر اسلام «نبي الملحمة» باشد ؛ رجوع به اقرب‌الموارد شود . ولی در اصطلاح علوم مرموز و جفر کلمه «ملاحم» را بر تصایدی اطلاق میکنند که در آنها وقایع و حوادث آینده پیشگویی شده باشد ؛ چنانکه در همین کتاب ، فصل ۵۳ از باب دوم بموضوع پیشگوییها و «ملاحم» و وجه تسمیه جفر اختصاص یافته است .
۲ - سنجه ، سنجة ترازو عبارت از وزنه‌ایست که بدان وزن اشیاء را می‌سنجند مانند اوقیه و رطل و مانند اینها . کلمه مغرب «سنجه» فارسی است و عرب آنرا «سنجة» هم مینویسند (اقرب‌الموارد) .
۳ - در نسخه (ب) و «بنی» ؛ حـك می‌کنند ، و در نسخ چاپ مصر و بیروت ؛ «حك نمی‌کنند» .
۴ - ذلك تقدیر العزیز العظیم . سوره یس ، آیه ۳۸ .
۵ - در «بنی» پش از ؛ و اینك با خط درشت (تنبیه) نوشته شده است .

امت بر این قرار گرفت که درهم شرعی آنستکه هرده عدد آن هم وزن هفت مثقال زر و هراوقیه آن برابر چهل درهم باشد و بنابراین هردرهم معادل هفت عشر دینار است. و وزن يك مثقال زر خالص برابر هفتاد و دو حبه جو متوسط است؛ پس درهمی که برابر هفت عشر مثقال است معادل پنجاه حبه و دو پنجم آن خواهد بود. و کلیه این مقادیر باجماع ثابت و مقرر شده است.

زیرا در روزگار جاهلیت انواع گوناگون درهم در میان مردم عرب متداول بود از آنجمله درهم طبری که پرارزش‌ترین آنها بشمار میرفت معادل هشت دانگ^۱ و بغلی برابر چهار دانگ^۲ بود. از اینرو درهم شرعی را معادل حد وسط آن دو قرار دادند که شش دانگ است و از اینرو بر هر صد درهم بغلی و صد درهم طبری پنج درهم شش‌دانگی زکات است که حد وسط دونوع درهم هشت دانگی و چهار دانگی است. و مردم در این باره اختلاف کردند که آیا این (تعدیل و تقدیر) را عبدالملک وضع کرده است و^۳ چنانکه یاد کردیم بسبب اجماع مردم همچنان متداول بوده است. و این قول را خطابی^۴ در کتاب «معالم السنن» و ماوردی در کتاب «احکام السلطانیة» آورده‌اند.

ولی محققان متأخر گفته‌اند ایشان را رد کرده‌اند چه لازم می‌آید که ارزش و وزن درهم و دینار شرعی در روزگار صحابه و پس از ایشان نامعلوم باشد در صورتیکه چنانکه یاد کردیم بسیاری از حقوق شرعی در زکات و نکاح و حد زدن و جز اینها بآن دو وابستگی داشته است.

و حقیقت مطلب اینست که ارزش درهم و دینار در آن عصر معلوم بوده است چه احکام متعلق بآنها بیشک در آن روزگار جریان داشته منتها مقدار آن دو در خارج نامشخص بوده و کسی ارزش آنها را نمیدانسته است هر چند بر حسب حکم شرعی ارزش مزبور مقرر شده و در میان آنان متداول بوده است تا آنکه

۱- چهار دانگ (ك) و (ا). ۲- هشت دانگ (ا) و (ك). ۳- از «ینی» در جایهای مصر و بیروت بنیلمط (با) است. ۴- ابوسلیمان حمد یا احمد بستی خطابی از فقیهان و محدثان و ادیبان روزگار خویش بوده و در بلیغ میزیسته و مرگ وی بسال ۳۸۸ هجری (۹۹۸ م) بوده است و رجوع به لغت نامه دهخدا شود. در نسخه (ك) و (ا) و (ب) بجای خطابی «خطام» است.

دولت اسلامی عظمت یافت و رو بتوسعه رفت آنوقت مقتضیات ایجاب کرد که ارزش و وزن آنها بروفق اصول شرعی در همه جا مشخص گردد تا از زحمت تشخیص آن در نقاط مختلف رهایی یابند و این وضع مقارن روزگار خلافت عبدالملک بوده است از اینرو وی ارزش و مقدار آنها را بروفق آنچه در اذهان مردم معلوم بود در خارج هم تعیین کرد و دستور داد بر روی سکه ها نام وی و تاریخ آنرا بدنبال دو کلمه شهادت^۱ که حاکی از ایمان مسلمانان است حک کنند . و مسکوک های روزگار جاهلیت را بکلی متروک ساخت و آنها را در (ضرابخانه های اسلامی) تصفیه کرد و از نو موافق درهم و دینار اسلامی سکه زد. اینست حقیقتی که بهیچرو نمیتوان از آن عدول کرد .

پس از چندی در دولت های مختلف متصدیان امور سکه راه های دیگری پیش گرفتند و مقدار و ارزش شرعی درهم و دینار را فرو گذاشتند و در هر سرزمین و کشوری مسکوک های خاصی با ارزشها و اوزان و نقش و نگارهای مختلف پدید آمد و مردم ناچار شدند ارزش و مقدار شرعی آنها را مانند صدر اسلام فقط بطور ذهنی فراگیرند و در هر کشور و ناحیه ای حقوق شرعی را درباره سکه رایج شهر خودشان از راه مقایسه آنها با مقادیر شرعی استخراج میکردند و نسبت میان آنها را بدست می آوردند .

و آنچه درباره وزن دینار یاد کردیم و آنرا معادل هفتاد و دو حبه جو متوسط آوردیم گفته ایست که محققان روایت کرده اند و بر آن اجماع شده است جز اینکه ابن حزم^۲ با این نظر مخالفت کرده و پنداشته است که وزن دینار معادل هشتاد و چهار حبه است و این رای را قاضی عبدالحق^۳ از او نقل کرده است ولی محققان برد آن برخاسته و نظر ویرا وهم یا غلط شمرده اند و نظر آنان صحیح

۱- یعنی : اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله . ۲- ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اموی اندلسی ، اصل او از فارس و از فقیهان مشهور است که در فقه و حدیث و ادب چهار صد تألیف داشته است از قبیل جمهره الانساب و جز آن . وی بسال ۳۸۴ هـ . متولد شده و در سال ۴۵۶ هـ (۱۰۶۴ م) درگذشته است . رجوع به لغت نامه دهخدا شود . ۳- ابومحمد عبدالحق بن ابی بکر فرزند ابن عطیه در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت مهارت داشت و در ۵۲۹ مقام قضای المریة داشت . تفسیر مشهور و معتبر «الوجیز» از اوست مولدش بسال ۴۸۱ و وفات وی بسال ۵۴۶ هـ . بوده است . و رجوع به لغت نامه دهخدا شود .

است . و خدا حق را بکلمات خود ثابت میکند^۱ .

و همچنین معلومست که اوقیة شرعی بجز اوقیه ایست که در میان مردم متداولست زیرا اوقیة اخیر در هر سرزمین و کشوری با دیگری تفاوت دارد لیکن اوقیة شرعی بطور ذهنی یکسانست و هیچ گونه اختلافی بدان راه نیافته است . و خدا همه چیز را آفرید پس تقدیر گردش تقدیر کردنی^۲ .

انگشتی یا مهر ، و اما محافظت مهر یا انگشتی (خاتم) از جمله پایگاه‌های پادشاه و وظایف دولتی است و مهرزدن بر نامه‌ها و چکها از جانب پادشاهان پیش از اسلام و پس از آن معروفست . و در صحیحین^۳ آمده است که پیامبر ، ص ، میخواست نامه‌ای بقیصر بنویسد ، بوی گفتند مردم غیر عرب نامه‌ای را که مهر نشده باشد نمی‌پذیرند ، از اینرو پیامبر انگشتی از سیم برگزید و بر روی نگین آن نگاشت : «محمد رسول خدا است» (محمد رسول الله) . بخاری گوید سه کلمة مزبور را در سه سطر قرارداد و بدان نامه را مهر کرد و هم گوید : هیچکس را نشاید که مثل آن را نقش خاتم کند . و ابوبکر و عمر و عثمان (هر يك در زمان خلافت خود) آن را در انگشت کردند . ولی پس از چندی مهر مزبور از دست عثمان در چاه اریس^۴ فرو افتاد . و آن چاه آب فراوان^۵ داشت و قعر آن معلوم نشد از اینرو عثمان اندوهگین گشت و آنرا بفال بد گرفت و مهر دیگری نظیر آن ساخت .

و در کیفیت نقش [این مهر (خاتم)]^۶ و مهر کردن بدان چند وجه است زیرا خاتم برزیوری اطلاق میشود که آنرا در انگشت میکنند و کلمة «تختم» بمعنی در انگشت کردن انگشتی نیز از همان ریشه است و هم خاتم بمعنی : نهایت و پایان یافتن نیز اطلاق میشود ، چنانکه گویند «تختم الامر» یعنی امر را پایان دادم ، و «قرآن را ختم کردم» و «خاتم پیامبران» و «خاتمة امر» نیز از

۱- یحق الحق بکلماته . سورة الانفال، آیه ۷ . ۲- خلق کل شیء بقدره تقدیرا . سورة الفرقان ، آیه ۲.

۳- مقصود صحیح بخاری و صحیح مسلم است . ۴- اریس (بفتح همزه) جاهیست بمدينة نزدیک مسجد

قبا (منتهی الارب) . ۵- از «ینی» در چاههای مصر و بیروت؛ آن چاه کم آب بود . ۶- از «ینی»

در بولاق (ذلك) نیست و صحیحتر است .

همین معنی است. و کلمه، بر سر بندی که بدان سر ظروف و خم ها را می بندند نیز اطلاق میشود و در این معنی آنرا «ختم»^۱ میگویند و گفتار خدای تعالی: «ختم آن مشک است»^۲ نیز از همین معنی است و کسیکه کلمه ختم را در این آیه به نهایت و پایان تفسیر کرده و گفته است زیرا آخرین چیزی که در شراب شان می یابند بوی مشک است اشتباه کرده است و معنی آیه چنین نیست بلکه در اینجا منظور ختامی است که مرادف سر بند است زیرا برای حفظ شراب در خم سر بندی از گل یا قیر بر آن می نهند که بو و مزه آنرا خوش میکند. از اینرو در این آیه در وصف شراب بهشت مبالغه شده است یعنی سر بند آن از مشک است از لحاظ بو و مزه از گل و قیر که درین دنیا معمول است خوشبو تر و خوشمزه تر است.

و هرگاه درست باشد که کلمه ختم در همه این معانی بکار رود اطلاق آن بر اثری که از آن پدید می آید نیز درست خواهد بود بعبارت دیگر هرگاه در روی ختم کلمه ها یا اشکالی بنگارند و سپس آنرا در محلولی از گل یا دوده سیاه (مرکب) فرو برند و آنگاه بر روی صفحه کاغذی بزنند اثر کلمه ها بر آن صفحه کاغذ بجای خواهد ماند.

همچنین اگر آنرا بر روی جسم نرمی مانند موم بزنند نقش نوشته و اشکال بر روی آن جسم مرتسم میشود و هرگاه کلماتی بر روی ختم نقش یابد، اگر کلمه ها را مستقیم و از سمت راست نوشته باشند در روی جسم از جهت چپ خوانده خواهند شد و اگر آنها را از سمت چپ بنگارند در روی جسم از جهت راست خوانده میشوند، زیرا مهر جهت خط را در صفحه از لحاظ چپ یا راست برعکس آنچه بر آن نقش شده است نشان میدهد. و احتمال آن هم میرود که مهر کردن باین ختم بوسیله فرو بردن آن در مرکب یا گل و گذاردن آن بر روی صفحه و در نتیجه برخاستن اثر کلمات بر روی آن، از معنی نهایت و تمام شدن باشد. بعبارت دیگر مهر صحت نوشته و نفوذ آنرا میرساند و بمعنی اینست که این علامت عمل کردن بنامه را تمام میکند و اگر علامت مزبور در پایان نامه نباشد

۱- بکسر «خ». ۲- خنامه مسک. سورة التطفیف، آیه ۲۶.

ملعی و ناتمام است .

و گاهی این مهر کردن بوسیله خط در پایان یا آغاز نامه با کلمات منتظمی از قبیل ستایش یا درود یا بنام سلطان یا امیر یا صاحب نامه است هر که باشد ، یا اینکه برخی از القاب ویرا یاد میکنند و این خطوط نشانه صحت نامه و نفوذ آن میباشد و در عرف و تداول کاتبان آنها را «علامت» میخوانند و آنها را از لحاظ تشبیه بنقش و اثری که خاتم انگشتری^۱ بجای میگذارد ، خاتم هم مینامند .

و خاتم یا علامتی که قاضی برای صاحبان دعوی میفرستد و خطی که بدان احکامش را اجرا میکند ، نیز از همین معنی خاتم است و خاتم سلطان یا خلیفه یعنی علامت او نیز از همین معنی است . رشید هنگامی که بر آن شد جعفر را بجای پدرش فضل بوزارت برگزیند به یحیی بن خالد پدر آنان گفت : ای پدر من ، بر آن شده‌ام که خاتم را از دست راستم بدست چپ خود تغییر دهم . و او از وزارت بمجاز به کلمه خاتم تعبیر کرد زیرا علامت گذاری برنامه‌ها و چکها در آن روزگار از وظایف پایگاه وزارت بود و گواه بر صحت اطلاق خاتم بر این معنی موضوعی است که طبری بدینسان نقل کرده است :

معاویه هنگامی که برای صلح با حسن ، علیه السلام ، از درمدارا و نرمی^۲ درآمده بود نامه سفیدی (که هیچ بر آن نوشته نشده بود) بوی فرستاد و پایان آنرا مهر کرد و در نامه دیگر بوی نوشت در نامه سفیدی که ذیل آنرا مهر کرده‌ام هر گونه شرایطی که میخواهی بنویس چه آن بسته بنظر تست .

و معنی «ختم» در اینجا علامتی است که در پایان نامه بخط یا جز آن میگذاشته‌اند . و احتمال دارد که بر روی جسم نرمی مهر بزنند یا علامتگذاری کنند تا در آن جسم حروف نقش بندد و آنرا در جایگاه بستن نامه در صورتیکه

۱- الاصفی در چاپ (۱) غلط است . ۲- در برخی از جاها : « مرادده » و در برخی (مراته) و در «ینی» (مراوضه) است و صورت متن از ینی است .

آنها ببندند بر محل بندی که بنامه یا امانات می پیوندند بگذارند . و این از معنی سربند است چنانکه گذشت و معنی کلمه مزبور درهم دو وجه عبارت از آثار خاتم است ولی بر خود خاتم اطلاق میشود .

و نخستین کسیکه بر نامه مهر (ختم) ، یعنی علامت ، گذاشت معاویه بود زیرا او برای عمرو بن زبیر صد هزار درهم بر زیاد که والی کوفه بود حواله کرد ولی عمرو نامه را باز کرد و صد را دو بست کرد^۱ . آنگاه زیاد حساب آنها نزد معاویه فرستاد ولی معاویه آن را انکار کرد و از عمرو صد هزار درهم زیاده مطالبه کرد و او را بزندان فرستاد تا آنکه برادرش عبدالله آنها پرداخت . و از آن پس معاویه دیوان خاتم را پدید آورد . حکایت یاد کرده را طبری آورده و در پایان^۲ آن گوید :

«و در دیوان کسی را برای بستن نامه ها تعیین کرد در صورتیکه تا آنوقت نامه هارا استوار نمی بستند بعبارت دیگر برای نامه ها ترتیبی داد که سربند داشته باشند» .

و دیوان خاتم عبارت از گروهی از نویسندگان است که موظف بفرستادن نامه های سلطان و مهر کردن آنها یا بوسیله علامت گذاری و یا از راه سربند نهادن بر آنها هستند . و گاهی هم دیوان برجایگاه نشستن آن نویسندگان اطلاق میشود چنانکه در دیوان اعمال و خراجگزاری یاد کردیم .

و بستن نامه ها بدو گونه انجام میشود : یا بوسیله شکاف دادن ورق^۳ چنانکه در میان نویسندگان مغرب متداولست . یا از راه چسباندن سر صفحه بر قسمتی که تا میکنند و درهم می پیچند ، چنانکه در میان نویسندگان مشرق معمول

۱- مائة را مأتین کرد . ۲- صورت متن از «ینی» است . در برخی از جایها چنین است و دیگران گویند : و شاید این صورت صحیحتر باشد . ۳- در نسخه «ب» چنین است : «اما بدسالمورق» و کلمه «دسر» بمعنی شکافتن و سوراخ کردنست بهمین سبب دسلان مینویسد شاید در آنصبر مردم موریتانی و اندلس نامهها را مانند اروپاییان در قرن سیزدهم می بستند بدینسان که نامه را چندین بار تا میداده و سپس شکاف یا سوراخی در آن ایجاد میکردند و از آن بند یا نوار کوچکی از کاغذ خان بالغ یا پوست میکندرابده اند بطوریکه سر آن زیر مهر واقع شود . ولی در جایهای (پ) و (ك) و (ا) بجای «دسر» «دس» است و کلمه مزبور بمعنی پنهان کردنست و گویا مقصود اینست که ورق را در لفاف یا کاغذ دیگری پاکت مانند پنهان میکردند.

است. و گاهی برجایگاه شکاف یا الصاق علامتی میگذارند تا بسبب آن مضنن شوند که کسی نامه را نمیگشاید و بر مطالب آن آگاه نمیشود، چنانکه مردم مغرب بجایگاه شکاف تکه مومی میچسبانند و آن را با خاتمی که علامت مخصوص نامه‌ها بر آن حک شده است مهر میکنند و در نتیجه علامت مزبور بر روی موم نقش میشود. و شیوه دولتهای قدیم مشرق نیز چنین بود که بر محل الصاق نامه مهری میزدند و بر آن مهر نشانه هائی حک میکردند و آنرا در گل سرخ محلولی که برای همین منظور آماده میساختند فرو میبردند و آنگاه مهر را بر نامه میزدند نشانه های مزبور بر روی آن پدید میآمد.

و این گل در دولت عباسی به «طین ختم»^۱ معروف بود و آنرا از سیراف^۲ میآوردند و چنین بنظر میرسد که آن مخصوص به شهر سیراف بوده است. پس این خاتم که عبارت از همان علامت نوشته یا حک شده برای استحکام و بستن نامه هاست مخصوص بدیوان نامه هاست و وظیفه مزبور در دولت عباسی اختصاص بوزیر داشت. بعد ها از نظر عرف این رسم تغییر کرد و دولتها آنرا بکسانی اختصاص دادند که کارنامه فرستادن و دیوان نویسندگان برعهده آنان بود. آنگاه در دولتهای مغرب انگشتی را از نشانه‌ها و زیورهای خاص پادشاهی میشمردند و از اینرو انگشتی را در نهایت زیبایی از زر میسازند و آنرا به نگینهای یاقوت و فیروزه و زمرد مرصع می‌کنند. و بر حسب عرف و رسوم آن سرزمین سلطان آنرا بعنوان زیور و نشان خاص پادشاهی در انگشت میکند چنانکه در دولت عباسی برده^۳ و چوبدستی^۴ و در دولت عبیدیان (فاطمیان) سایبان یا شادروان از نشانه‌ها و زیورهای خاص سلطان بشمار میرفت و خدا بفرمان خود گرداننده امور است.

۱- رجوع به حاشیه ص ۳۴۲ شود. ۲- شهر بست در ساحل خلیج فارس بسیار گرم، صاحب حدود العالم آن را بارگاه پارس خوانده است رجوع به اعلام منجد و حدود العالم شود. ۳- برده (بضم ب فتح د) جامه محطط و کلیم سیاه چهار گوشه که عرب آنرا در خود پیچد. ۴- چوبدستی یا قضیب از یادگارهای حضرت رسول بود که خلفا آن را بعنوان نشانی عالی در مراسم بدست می‌گرفتند و برده نیز از یادگارهای پیامبر اسلام است و آن ردایی بود که پیامبر به کمب بن زهیر شاعر عطا فرمود و بعدها بدست خلفای اموی افتاد و از اوبعاسیان و سر انجام به سلطانان عثمانی رسید.

نگار جامه،^۱ دیگر از علائم شکوه و عظمت پادشاه و سلطان و شیوه‌هایی که در دولتها متداولست اینست که نامها یا نشانهایی را که ویژه آنهاست در پارچه‌ها می‌نگارند و آن پارچه‌ها را که از پرنیان یا دیبا یا ابریشم است برای جامه آماده میکنند و هنگام بافتن پارچه نوشتن خطوطی را که لازم است در تار و پود آن از رشته‌های زر یا نخهای غیرزرین رنگارنگی که مخالف رنگ خود پارچه باشد در نظر میگیرند و پارچه بافان وضع و اندازه آنها را در هنر بافندگی بروشی استادانه پدید می‌آورند چنانکه پارچه‌های شاهانه بسبب این نگار جامه نشاندار میشود و از بزرگداشت و شکوه پوشنده آن مانند سلطان و وزیر دست او یا بزرگداشت کسیکه سلطان بخواهد جامه ویژه خویش را باو اختصاص دهد حکایت میکنند، و آن هنگامی است که سلطان بخواهد بکسی تشریفی ارزانی دارد یا او را یکی از پایگاههای دولت خود برگمارد.

و پادشاهان غیر عرب پیش از اسلام اینگونه نگار جامه را بصورت و شکل شاهان یا اشکال و صورتهای معینی مخصوص چنین جامه‌هایی می‌آراستند. ولی پادشاهان اسلام بجای آن شیوه نامهای خود را با کلمات دیگری که از فال (نیک) یا درود و دعا حکایت میکند مینویسند و این رسم در دولتهای امویان و عباسیان از مشهورترین امور در آمیخته به منقبت و فضیلت^۲ بشمار میرفت، و خانه‌هایی را که در کاخهای خود برای بافتن اینگونه پارچه‌ها اختصاص داده بودند طرازخانه (دار الطراز) مینامیدند و کسی را که عهده‌دار اداره این طرازخانه‌ها بود خدایگان طراز (صاحب الطراز) میخواندند. و او باید در امور صنعتگران^۳ و ابزارکار و بافندگان و پرداخت جیره و مزد آنان و تسهیل ابزارکار و بهتر کردن کارهای ایشان نظارت کند و این وظیفه را بخواص دولت و موالی مورد اعتماد خود میسپردند. در دولت بنی‌امیه اندلس و ملوک الطوائف پس از ایشان و دولت عبیدیان (فاطمیان) مصر و دیگر پادشاهان غیر عرب مشرق که همزمان آنان بودند نیز همین شیوه معمول بود.

۱- صاحب منتهی‌الارب کلمه «طراز» را که معرب است به «نگار جامه» ترجمه کرده و ما نیز بجای طراز آنرا برگزیدیم. ۲- سجلات در (ا) غلط است. ۳- از «بنی» در (ا) من ابهة الامور ۴- صباغ (ک) و (ا) و (ب)، صباغ (پ)، صنایع «بنی» و صورت متن از «بنی» است.

بعدها چون دایرهٔ ثروت و ناز و نعمت و ترفن در دولتها تنگ و محدود گردید، زیرا از میزان استیلا و وسعت خاك آنها کاسته شد و دولتهای مستقل گوناگونی پدید آمد، از اینرو این وظیفه و پایگاه هم در بیشتر دولتها بکلی از میان رفت و چون در آغاز سده ششم دولت موحدان پس از امویان در مغرب روی کار آمد آنها این شیوه را فرر گذاشتند زیرا آنان از تمایلات و صفات سادگی و دیاتتی پیروی میکردند که آنها را از پیشوای شان محمد بن تومرت مهدی فرا گرفته بودند.

و از پوشیدن لباس حریر و زر پرهیز میکردند. از اینرو پایگاه مزبور را در تشکیلات دولت خود بوجود نیاوردند و هر چند جانشینان ایشان در پایان دولت قسمتی از آنرا بنیان نهادند ولی بآن مرحله از شکوه نرسید که در دوران پیشین بود. و اما در این عصر در دولت مرینی مغرب که در آغاز جوانی و قدرت است رسم و شیوهٔ باشکوهی (در این باره) مشاهده کردیم که آنرا از دولت همزمان خویش ابن احمر در اندلس فرا گرفته است و ابن احمر در این شیوه از ملوک طوایف تقلید کرده و با درنگریستن سریعی بدنبال آنان رفته است. و اما دولت ترك مصر و شام در این عصر بتناسب و وسعت کشور و آبادانی و تمدن شهرهایی که متصرفند از لحاظ نگار جامه (طراز) همچون دریایی بیکرانند^۱ ولی با همهٔ اینها جامه‌ها را در خانه‌ها و کاخهای خویش تهیه نمیکند و آنرا در شمار پایگاه‌ها و مراتب دولتی نیآوردند بلکه آنچه دولت از اینگونه طرازها میخواهد صنعتگران آنها را از حریر و زر خالص می‌بافند. و آنها را زرکش^۲ مینامند که کلمه‌ای بیگانه (فارسی) است و نام سلطان یا امیر را بر آنها مینگارند و صنعتگران پارچهٔ مزبور را برای دولت در زمره صنایع زیبا و شگفتی که زیندهٔ آن میباشد تهیه می‌کنند.

و خدا تقدیر کنندهٔ شب و روز است و او بهترین وارثان است، خدایی جز

او نیست.

۱- از (پ) در (ا) تحریر آخر. غلط است. ۲- مزدکنی (ك) د (ا) و (ب).

خرگاه‌ها و پرده‌سراها^۱، باید دانست که یکی از نشانه‌ها و زیورهای کشورداری و وسایل تجمل و شکوه آن بکاربردن سراپرده‌ها^۲ و خرگاه‌ها^۳ و سایه‌بانهایی^۴ است که آنها را از پارچه‌های کتان و پشم و پنبه می‌سازند و نخهای کتان و پنبه را با هم می‌تابند که محکم‌تر باشد و آنگاه هنگام سفر بدانها مفاخره میکنند. و هر دولتی بنسبت ثروت و توانگری خود از آنها انواع رنگارنگ و کوچک و بزرگ فراهم میسازد.

دولتها در آغاز تشکیل در همان خانه‌های عادی بسر میبردند که کمی پیش از رسیدن بمرحله کشورداری در آنها میزیستند. چنانکه عرب در روزگار نخستین خلفای بنی‌امیه در همان چادرها و مساکنی بسر میبردند که آنها را از پشم و کرک می‌ساختند، چه در آن عصر بجز گروهی اندک بیشتر قبایل عرب بحالت بادیه‌نشینی بسر میبردند و هنگامی که برای جنگ و دستبرد آماده میشدند با شتران هودج‌کش و همه وابستگان (اقوام نازل شونده بر آنها) و تیره‌های (قبیله) خود کوچ میکردند [و کلیه اعضای قبیله و خاندانها و فرزندان‌شان را با خود میبردند چنانکه هم‌اکنون نیز اعراب بدین شیوه میزیند و لشکریان ایشان بدین سبب در منزلگاههای فراوان پراکنده و دور از هم فرود می‌آمدند و تیره‌های (قبیله) پراکنده می‌شدند چنانکه هر یک از نظر دیگری نهان‌گردد چنانکه شیوه عرب بر این جاریست. و از اینرو عبدالملک نیازمند شد هنگام براه‌افتادن سپاهیان عقب‌دارانی (ساقه) بدنبال جبهه بفرستد تا مردم را به پیروی از لشکریان برانگیزند و آنها را از اقامت باز دارند و گویند هنگامیکه روح‌بن زنباع درباره حجاج با عبدالملک گفتگو کرد عبدالملک حجاج را برای این منظور برگزید و قصه آنان (روح و حجاج) درباره اینکه حجاج

۱- کلمه اول ترجمه «فساطیط» جمع «فساطط» است که در منتهی‌الارب بمعنی خیمه و خرگاه بزرگ آمده است و کلمه دوم ترجمه «سیاج» است که صاحب منتهی‌الارب آنرا «دیوار و آنچه بدان چیزها احاطه نمایند مثل خرما بن و رز و مانند آن، مننی کرده است ولی ابن خلدون در اینجا این کلمه را بمعنی پرده که آنرا در میان خرگاه‌های بزرگ مانند دیواری می‌آویزند و جایگاه مخصوص برای سلطان آماده میکنند بکار برده و ما کلمه «پرده سرا» را بجای آن برگزیدیم. ۲- ترجمه «اخبیه» (جمع خیاء) بمعنی خیمه‌هایی است که از پشم شتر یا موم می‌بافتند و روی دو پایه یا چند ستون برپا میکنند. ۳- فساطیط. ۴- ترجمه «فازه»: سایه‌بانی که بر دو ستون باشد.

خرگاهها و سراپرده‌های روح را در آغاز عهده‌داری این پساگاه سوزانید معروفست، چه او هنگامیکه دید در روز حرکت عبدالملك روح و همراهانش همچنان اقامت گزیده‌اند دستور داد سراپرده‌های آنانرا بسوزند و از این وظیفه میتوان به مرتبه بلند حجاج در میان عرب پی برد زیرا وادار کردن عرب را بکوچ دادن جز از کسی که به نیروی عصیت خویش از گفته‌های نابخردانه و نافرمانیهای سفیهان تیره‌های آنان در امان باشد ساخته نیست و بهین سبب عبدالملك حجاج را بدین منصب برگزیده بود چه به کفایت او در این امر بسبب عصیت و دلیری و چالاکی او اعتماد داشت. و چون دولت عرب بانواع شیوه‌های شهرنشینی و ناز و نعمت و غرور خو گرفت و اعراب در شهرها و شهرستانها اقامت گزیدند و از چادرنشینی به کاخ‌نشینی منتقل شدند و شترسواری را فرو گذاشتند و باسب سواری پرداختند آنوقت در سفر و هنگام جنگ مساکنی از پارچه کتان بکار بردند چنانکه از آنها خانه‌هایی باشکال گوناگون و باندازه‌های یکنواخت از قبیل گرد و مستطیل و چهار گوش میسازند و با کاملتر شیوه‌های آرایش و زینت در آنها انجمن برپا میکنند و امیر یا سردار سپاه میان خرگاهها و سایه‌بانهای دیگر و خرگاه خودش پرده‌سرایي از کتان میکشد که در مغرب آنرا بزبان مردم آن سامان، یعنی زبان بربرها، «افراک» مینامند و کاف آنرا میان (ك) و (ق) تلفظ میکنند. و این پرده‌سرا در مغرب فقط مخصوص سلطان است. ولی در مشرق هر امیری هر چند از سلطان فروتر باشد آنرا بکار می‌برد. آنگاه آرامش‌طلبی آنانرا برانگیخت که زنان و کودکان را در کاخها و خانه‌های شهری بگذارند و با خود بچنگ نبرند. از آن پس سبکبارتر شدند و فضای میان مساکن سپاهیان بیکدیگر نزدیک شد و سلطان و سپاه در يك لشکرگاه گرد آمدند چنانکه در زمینی هسوار با چشم یکدیگر را می‌دیدند. و بعلت رنگارنگ بودن سراپرده‌ها و خرگاه‌های گوناگون منظره زیبایی پدید می‌آورد. و این امر دوشادوش دیگر عادات و شیوه‌های تجمل‌خواهی و ناز پروردگی دولتها همچنان ادامه یافت.

همچنین دولت موحدان و زناته که با ما نزدیکند در آغاز کار هنگام سفر همان چادرها و سایه بانهایی^۱ را بکار میبردند که پیش از رسیدن به سلطنت در آنها بسر میبردند ولی همینکه دولت آنان بشیوه های تجمل خواهی و توانگری و کاخ نشینی گرایید دولت مزبور سراپرده ها و خرگاهها را برگزیدند و درین باره بمرحله ای برتر از آنچه میخواستند رسیدند ، چنانکه عالیترین پایه توانگری و تجمل را نشان میداد .

ولی باید دانست که سپاهیان بسبب اینگونه سراپرده ها و خرگاهها در معرض شیخون میباشند زیرا همه آنان در یک جایگاه نزدیک بهم که فریاد یکدیگر را میشوند متمرکز میشوند و نیز چون خاندان و فرزند ندارند که محرک ایشان بجان سپاری در راه آنها باشد چندان فداکاری نشان نمیدهند ، از اینرو باید برای نگهانی اینگونه لشکرگاهها تدابیر دیگری اندیشید چنانکه در آینده درباره آن گفتگو خواهیم کرد ، و خدا توانای غالب است^۲ .

مقصوره^۳ برای نماز و دعا کردن هنگام خواندن خطبه ، و این دواز امور مخصوص خلافت و از نشانه ها و زیورهای کشورهای اسلامی است و جز در این کشورها دیده نشده است . اما مقصوره (بیت المقصورة) مخصوص نماز سلطان است چنانکه دیواره ای دور محراب میکشند که محراب و قسمتی از پیرامون آنرا فرامیگیرد و مشخص می کند .

و نخستین کسیکه مقصوره را برگزیده معاویه بن ابی سفیان بوده است هنگامیکه خارجی ویرا زخم زده است و قصه آن معروفست .

و گویند نخستین کسیکه مقصوره را برگزیده مروان بن حکم بوده است هنگامیکه یمانی او را مضروب ساخته است .

سپس خلفایی که پس از این دو بخلافت رسیده اند در مقصوره نماز

۱- ترجمه کلمه «قیاطین» (ك) ز (پ) یا قیاطین (ا) و (ب) است بظاهر کلمه مزبور جمع «قیاطون» است که در اقرب الموارد مینویسد ؛ بزبان مصریان بمعنی مخدع است . و مخدع (بضم م - فتح د) یا (بکسر م - فتح د) خانه ای را گویند که در داخل خانه بزرگ بنا کنند برای نگهداری اشیاء ، و شاید در عصر ابن‌خلدون بمعنی نوعی خیمه بکار میرفته است .
 ۲- و هو القوی العزیز . سورة شوری ، آیه ۱۸ . ۳- مقصوره مسجد ؛ جایگاه امام (اقرب الموارد) و (منتهی الارب) .

خوانده‌اند و بمنزله سنتی شده است برای بازشناختن سلطان از دیگر مردم در هنگام نماز .

و اینگونه آداب و رسوم هنگامی پدید می‌آید که دولتها بمرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی میرسند مانند کلیه کیفیات جلال و شکوه پادشاهی . وهم اکنون این شیوه در کلیه ممالک اسلامی متداولست و پس از تجزیه دولت عباسی و روی کار آمدن دولتهای گوناگون در مشرق و همچنین پس از انقراض دولت امویان اندلس و ظهور دوران ملوک طوایف نیز این روش همچنان بجای مانده است .

و اما در مغرب خاندان اغلییان در قیروان این رسم را برگزیده بودند ، آنگاه عبیدیان و سپس فرمانروایان ایشان بر مغرب از قبیل خاندان بادیس صنهاجه در قیروان^۱ و خاندان حماد در قلعه از اغلییان پیروی کردند .

سپس موحدان بر همه مغرب و اندلس تسلط یافتند و این رسم را بنا بر شیوه بادیه نشینی که شعار آنان بشمار میرفت بر انداختند . ولی هنگامیکه دولت آنان بمرحله عظمت و توانگری و تجمل خواهی رسید و یعقوب منصور^۲ سومین پادشاه آنان بسلطنت رسید وی مقصوره را متداول کرد و پس از وی برای پادشاهان مغرب و اندلس بمنزله سنتی شد . همچنین در دولتهای دیگر اسلامی نیز وضع بر همین شیوه بوده است ، دستور خداست در میان بندگانش .

و اما درباره دعا کردن بر منابر هنگام خواندن خطبه ، باید دانست که در آغاز کار خلفا بتن خویش در نماز امامت میکردند و این منصب بآنان اختصاص داشت از اینرو پس از نماز بر پیامبر ، ص ، دعا میکردند و از خدا برای صحابه طلب رضوان و خشنودی مینمودند .

و نخستین کسی که منبر را برگزید عمرو بن عاص بود که پس از بنیان نهادن مسجد جامع مصر بر منبر رقت^۳ [و چون این خبر بعمر بن خطاب رسید]

۱- در فاس (ک) و (ب) و (ا). ۲- در (ا) ابو یعقوب منصور. ۳- در اینجا نسخ چاپ مصر و بیروت با چاپ پاریس اختلاف بسیار دارد در کتب چاپ مصر و بیروت قریب سه سطر در باره نخستین کسی که در خطبه خلیفه را دعا کرده در وسط مطلب مربوط بعمر و عاص دیده میشود که در چاپ پاریس پس از چند سطر آمده است و ما قریب چاپ پاریس را مراعات کردیم و باز قسمت داخل کرده در چاپ پاریس نیست و ما آنرا از چاپ (ب) ترجمه کردیم

بوی نوشت: «اما بعد، بمن خبر رسیده است که تو منبری برگزیده‌ای که بدان بر مسلمانان تسلط می‌بایی آیا ترا بس نیست که بایستی و مسلمانان در زیر پای تو نشسته باشند؟ اینک ترا سوگند میدهم که باید آنرا بشکنی».

و چون دوران عظمت و شوکت دولت اسلامی فرارسید و مانع برای خلفا در امر خطبه و نماز پیش آمد و دیگری را بجای خود بامامت برمیگزیدند، از اینرو خطیب بمنظور بزرگداشت و بلندآوازه کردن نام خلیفه بر بالای منبر او را میستود و درود میگفت و بر او دعا و آفرین میخواند بدان سبب که خدا مصلحت جهان را در آن قرار داده است و ازینرو که این ساعت امید اجابت دعا است و از سلف تأکید شده است که: هرکس را دعوت صالحی باشد آنرا دربارهٔ سلطان بکار برد. و تنها خلیفه بدین امر اختصاص یافته بود.

[و نخستین کسیکه خلیفه را در خطبه دعا کرده ابن عباس است که وقتی عامل بصره بود در ضمن خطبه علی، رض، را دعا کرد و گفت: «خدایا علی را در راه حق پیروز کن» و از آن پس کار بر این روال ادامه یافت.]^۱
و در آن روزگار در خطبه تنها خلیفه را دعا میکردند و نام دیگری را یاد نمیکردند و چون دوران محجوریت و خودکامگی فرارسید چیره شوندگان بر دولتها اغلب با خلیفه در این شیوه شرکت میجستند و خطیبان پس از ستودن خلیفه نام آنانرا هم یاد میکردند و ایشان را درود میگفتند.

ولی این شیوه با از میان رفتن اینگونه دولتها منسوخ گشت و چنین مرسوم شد که خطیبان بر منبر تنها بیاد کردن نام سلطان اکتفا میکردند و بر هیچکس جز وی دعا و آفرین نمیخواندند زیرا آنها را منع میکردند که باید در خطبه جز سلطان هیچکس را شرکت ندهند و نام احدی را بر زبان نرانند. و بسیاری از اوقات پایه‌گذاران دولتها^۲ دربارهٔ این رسم غفلت میکنند و این هنگامی است که دولت بر شیوهٔ سادگی و عادات بادیه نشینی و اسلوب بیخبری و خشونت است.

۱- در (۱) نیست. از (ب) ترجمه شد. ۲- از «بنی» در بیشتر جاهای مصر و بیروت بجای: (الماهدون) بملط: (الماهدون) آمده است.

در اینگونه دولتها بدعاگویی مجمل و ابهام‌آمیز درباره «ولی امور مسلمانان» قناعت میکنند و نام معینی را بر زبان نمی‌آورند و اینگونه خطبه‌ها را که بدین شیوه «ولی مسلمانان» را دعاکنند «عباسی» می‌نامند و آنرا چنین تعبیر میکنند که هر دعای مجمل و مبهمی بر خلیفه عباسیان شامل میشود زیرا نوعی تقلید از روش پیشین است و دیگر بیش از این توجه و اعتنا بشخص معینی ندارند و از کسی بصراحت نام نمی‌برند.

چنانکه حکایت کنند یغمراسن بن زیان بنیان‌گذار دولت بنی‌عبدالواد مغلوب امیر ابوزکریا یحیی بن ابوحفص شد و تلمسان از چنگ وی بیرون رفت و سپس بار دیگر بشرایطی فرمانروایی تلمسان بخود او واگذار شد و یکی از آن شرایط این بود که در تمام شهرهای قلمرو فرمانروایی وی نام امیر ابوزکریا را در منابر هنگام خطبه یاد کنند، یغمراسن گفت: این^۲ چارپایه‌های (منبرهای) خودشان است هر که را میخواهند بر آنها یاد کنند.

همچنین فرستاده مستنصر خلیفه تونس از بنی ابوحفص و سومین پادشاهان آن دودمان نزد یعقوب بن عبدالحق بنیان‌گذار دولت بنی مرین آمد، و بعضی از روزها از حضور در نماز جمعه تخلف کرد. برخی از کسان به یعقوب گفتند علت آنکه فرستاده خلیفه در نماز جمعه حاضر نمیشود اینست که در خطبه نام سلطان را بر زبان نمی‌آورند.

از آن پس یعقوب اجازه داد مستنصر را دعاکنند و همین امر سبب شد که آن دودمان بدعوت و تبلیغ برای خلیفه مزبور همت گمارند.

چنین است کیفیت دولتها در آغاز تشکیل و بسر بردن در مرحله سادگی و خشونت و بادیه‌نشینی. ولی همینکه دیدگان آنان در سیاست گشوده شود و به پیرامون کشور خود درنگرند و بکمال رنگ‌آمیزیهای شهرنشینی و معانی بزرگ منشی و شکوه و جلال تمدن پی ببرند آنوقت همت می‌گمارند که همه این نشانه‌ها و زیورها را بدست آورند و در آنها بتفنن و تنوع پردازند و بآخرین

۱- در چاپ (ك) بنط بجای «ماهد» ماهد و در چاپ مشكول بیروت (عاهد) است. ۲- در برخی از نسخ بنط بجای: (تلك) (ذکر) آمده است.

مرحله آنها نایل آیند و از مشارکت دادن دیگران در آنها امتناع ورزند و بر از دست دادن و تهی بودن دولتشان از آثار آنها افسوس خورند ، و این جهان بمنزله بوستانی است و خدا نگهبان همه چیزهاست .

فصل سی و هفتم

در جنگها و روشهای ملت‌های مختلف در ترتیب و چگونگی آن

باید دانست که انواع جنگها و زد و خوردها از نخستین روزگاری که خداوند مردم را آفریده است پیوسته در میان آنان روی میداده است و اصل آن از کین توزی و انتقام گرفتن یکی از دیگری سرچشمه میگیرد و آنوقت وابستگان و خداوندان عصبیت هر یک از دودسته پیکارکننده بهوی خواهی و تعصب وی برمیخیزند . [پس هنگامی که بدین سبب دو گروه بنبرد بایکدیگر برانگیخته شوند و در برابر هم بایستند]^۱ یکی از آن دو بقصد انتقامجویی برمی خیزد و دیگری آماده دفاع می شود و در نتیجه جنگ روی میدهد .

و این خوی در میان بشرطیعی است ، چنانکه هیچ ملت و طایفه ای دیده نمیشود که از آن بی بهره باشد و سبب این انتقامجویی بیشتر غیرت و رشک و تفاخر بیکدیگر یا تجاوز و یا خشم گرفتن بر گروهی در راه خدا و دین او ، و یا برانگیخته شدن در راه حفظ تاج و تخت و کوشیدن برای بنیان نهادن و استحکام آنست .

گونه نخستین اغلب عبارت از جنگهایی است که میان قبایل مجاور و عشایر هم چشم و رقیب روی میدهد و نوع دوم ، یا تجاوز ، بیشتر بر هجوم ملت‌های وحشی که در دشتها و بیابانهای خشک بصرمیرند اطلاق میشود مانند عرب و ترك و ترکمان و کردها و مانند آنها ، چه آنها اقوامی هستند که روزی خویش را در پرتو سرنیزه های خود بدست می آورند و معاش خود را از فراهم آورده های

۱- از «ینی» توافقت . در چاپ (بیروت) غلط و صحیح توافقت و (تدامر) در همه جاها غلط و درست (تدامر) است

دیگران باز میستانند و هرملتی که بدفاع از کالای خود برخیزد و آنانرا از دستبرد مسانعت کند بوی اعلان جنگ میدهند. آنها هیچ هدف (بلند) از قبیل رسیدن بجاه یا بدست آوردن تاج و تخت ندارند بلکه یگانه منظور ایشان از تجاوزغلبه یافتن بر مردم برای بچنگ آوردن ثروتها و کالاهای آنانست.

قسم سوم، همانست که در شریعت اسلام از آن به کلمه «جهاد» «جنگ مقدس» تعبیر میکنند.

نوع چهارم، جنگهای دولتها با گروههایی است که برضد آنها قیام میکنند و مردم را بنافرمانی نسبت بدولت برمی انگیزند.

اینهاست چهارگونه از اقسام جنگها که دو قسم نخستین و دوم را میتوان جنگهای ستمکاری و فتنه انگیزی، و دو گونه دیگر را جنگهای عادلانه و جهاد «یا جنگ مقدس» خواند.

واما ترتیب و کیفیت جنگهایی که از آغاز آفرینش در میان افراد بشر روی داده است بیش ازدو گونه نیست:

نوعی جنگ منظم و دارای صفوف است که بصورت لشکرکشی انجام می یابد و قسمی بصورت حمله و گریز.

اما جنگ لشکرکشی اختصاص بکلیه اقوام غیرعرب دارد که از روزگار های دراز پشت در پشت آنرا معمول میداشته اند.

و جنگ حمله و گریز نظیر پیکارهای اقوام عرب و بربرهای مغرب است. لیکن قسم نخستن استوارتر و هولناکتر از نوع دوم میباشد زیرا درنبرد لشکرکشی صفوف منظمی از افراد تشکیل میدهند و آنها را مانند تیرهای کمان یا صفوف نماز جماعت برابر و یکسان میکنند و صفوف لشکریان مرتب بسوی دشمن پیش می روند و [این نوع جنگ در میدان زد و خورد و کشمکش دلاورانه تر و شدیدتر است و شکوه سپاهیان را بیشتر دردل دشمن جایگیر می کند]، چه صفوف منظم لشکریان بمنزله دیوار ممتد و کاخی با شکوه و استوار است که

۱- در «بین» معنای در جاهای مصر و بیروت: مزارع و (فدک) بنلف فلذک است.

کسی نمیتواند خیال از میان بردن آنها را در سر پیرو راند . و در تنزیل آمده است: «همانا خدا دوست میدارد آنانرا که در راهش صف زده کارزار کنند چنانکه گویی ایشان بنایی استوار اند»^۱ . یعنی یکدیگر را در پایداری پشتیبانی و تقویت میکنند . و در حدیث آمده است: «مؤمنان بایکدیگر بمنزله بنیانی باشند که قسمتی از آن قسمت دیگر را پشتیبانی و تقویت میکند» .

و از اینجا حکمت پایداری و تحریم پشت کردن در جنگ لشکر کشی آشکار می شود ، زیرا چنانکه گفتیم منظور از صف بندی در پیکارها حفظ نظم است و بنابراین کسی که از دشمن روی برتابد بیشک به مصاف خلل می رساند و به گناه هزیمت اعتراف می کند (اگر شکست روی دهد) و بمنزله آن است که گویی شکست را بسوی مسلمانان جلب کرده و دشمن را بر آنان مستولی ساخته است ، پس کردار او بعلمت تعمیم مفسده و رساندن آن به دین از راه درهم شکستن مرزهای آن ، گناهی بزرگ و در شمار کبایر است . و از دلایلی که آوردیم آشکار میشود که جنگ و پیکار لشکر کشی در نزد شارع برگزیده تر^۲ است ، لیکن در جنگ حمله و گریز آن اندازه سرسختی و تأمینی که در جنگ لشکر کشی مایه تضمین لشکریان از هزیمت و شکست میشود وجود ندارد ، جز اینکه در جنگ حمله و گریز گاهی هنگام پیکار در پشت سر جنگ آوران تکیه گاه پایداری تعیین میکنند که رزمجویان همه در آن جایگاه هنگام فرار متمرکز میشوند و این تکیه گاه برای آنان جانشین صف بندی و نظم و ترتیب جنگ لشکر کشی است چنانکه در آینده آنرا یاد خواهیم کرد .

سپس باید دانست دولتهای روزگار باستان که دارای جنگ آوران بسیار و کشورهای پهناور بودند ، سپاهیان و لشکریان خود را بدسته های گوناگونی تقسیم میکردند [که آنها را کرادیس^۳ مینامیدند و هر کردوسی را جداگانه آرایش

۱- ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانوا بنيان مرصوص . سورة الصف ، آیه ۴ .

۲- از ۵ بنی

۳- کردوسه : گروهی عظیم از سپاه ، جمع آن کرادیس و کرادس (اقرب العوادر) .

می‌دادند^۱ . و علت این تقسیمات چنان بود که چون شماره سپاهیان آنان بیش از حد فزونی می‌یافت و آنها را از نواحی مرزی و دورگرد می‌آوردند و این امر موجب می‌شد که اگر در میدان با دشمن درمی‌آمیختند و با یکدیگر به نیزه زدن و زدوخورد می‌پرداختند همدیگر را نشناسند و بعلمت نشناختن «لشکریان دوست از دشمن» بیم آن می‌رفت که ضربات آنان بر خودشان فرود آید.

بهین سبب لشکریان را گروه گروه تقسیم می‌کنند و دسته‌هایی را که از یک ناحیه هستند و یکدیگر را می‌شناسند در یک گروه گرد می‌آورند و آنها را بروشی که با ترتیب طبیعی سازگار است در جهات چهارگانه منظم و مرتب می‌کنند و فرمانده کل سپاهیان خواه سلطان یا سپهسالار در قلب سپاه جای می‌گیرد و این ترتیب را «تعییه» می‌نامند و شرح آن در تواریخ ایران و روم و دو دولت صدر اسلام (امویان و عباسیان) یاد شده است .

و در پیشاپیش پادشاه لشکر مستقل و منظمی ترتیب می‌دهند که دارای سردار و بند (رایت) (وشعار)^۲ مخصوص بخود می‌باشد و آنرا «مقدمه» می‌خوانند. و در سست دست راست وی لشکر دیگری موسوم به «میمنه» و در دست چپ او لشکری بنام «میسره» قرار می‌دهند .

آنگاه لشکر دیگری در دنبال این سپاه جای دارد که آنرا «ساقه» می‌نامند و پادشاه و همراهان او در مرکز این چهار لشکر جای می‌گیرند و جایگاه او را «قلب» می‌خوانند . و همینکه این ترتیب استوار یا تعبیه پایان یابد آنگاه لشکرکشی^۳ آغاز می‌گردد و تعبیه مزبور از لحاظ فاصله و مسافت میان هر دو لشکر جنگ‌آور (مقدمه و ساقه) ممکنست باندازه یک چشم انداز باشد یعنی جایی که چشم کار میکند یا مسافت دورتری که حداکثر آن یک یا دو روز راه باشد یا هرگونه که مقتضیات و کیفیت سپاهیان از لحاظ کمی و فزونی ایجاب کند . و این کیفیت را

۱- قسمت داخل کروشه در نسخه (ب) نیست . ۲- در «ینی» و چاپ (ب) نیست و گویا بنظر در چاپهای مصر و بیروت آمده است . ۳- ترجمه کلمه «زحف» است که در لغت بمعنی خزیدن و طرز راه رفتن کودکان است که پیش از برآوردن شکم خیز می‌کنند و حرکت سپاه‌گران را که از دور راه رفتن آنان بنظر نمی‌آید و گویی بر زمین می‌خیزند و کشیده می‌شوند «زحف» نامیده‌اند . صاحب منتهی‌الارب زحف را بمعنی‌های : لشکر رانده بسوی دشمن ، جهاد و لشکرگران ترجمه کرده است .

میتوانیم در اخبار فتوحات اسلامی و تواریخ دو دولت اموی و عباسی [در مشرق]^۱ بخوانیم. و دیدیم که چگونه بعلت دوری مسافت تعبیه سپاهیان در روزگار عبدالملک عقب می ماندند و او ناچار شد برای پیش راندن آنان، فرماندهی معین کند و چنانکه اشاره کردیم و در اخبار مربوط بحجاج معروفست عبدالملک حجاج بن یوسف را بدین منظور برگماشت. و در دولت امویان اندلس نیز اینگونه لشکرکشیهای بزرگ بسیار بوده است ولی (بقیاس) آنچه در نزد ماهست بر ما نامعلوم است زیرا در عصر ما دولتهایی بر سرکار است که لشکریان آنها اندک است بحدیکه در میدان کارزار کار بانجا نمیکشد که یکدیگر را شناسند بلکه بیشتر سپاهیان دوطایفه یا دو دولت رویهمرفته از یک منزلگاه (بدویان) یا یک شهراند و هر یک حریف خود را میشناسد و او را در عرصه کارزار بنام و لقبش میخواند، و از اینرو اینگونه سپاهها از آن نوع تعبیه ای که یاد کردیم بی نیاز هستند.

فصل^۲

و از جمله شیوه های جنگ آورانی که بجنگ و گریز^۲ دست میبازند ایجاد رزمگاهها و صفوفی در پشت لشکریان از جمادات و جانوران است و آنها را بمنزله پناهگاهی برای سواران هنگام جنگ و گریز قرار میدهند و منظور آنان از این شیوه اینست که جنگ آوران پایدارتر باشند و جنگ را بیشتر ادامه دهند و به غلبه بردشمن نزدیکتر شوند و گاهی هم این شیوه را در جنگهای لشکرکشی و منظم بکار میبرند تا پایداری و فشار و سرسختی لشکریان فزونی یابد چنانکه ایرانیان که همواره بجنگ لشکرکشی و منظم دست میبازیدند در جنگها از فیل استفاده میکردند و بر پشت آنها برجهایی چوبین و کوشک مانند ترتیب میدادند و آنها را از جنگ آوران و سلاحهای گوناگون و بندها (رایات) آکنده میساختند.

و صفوفی از آنها در دنبال نبردگاه تشکیل میدادند که بمنزله دژها و

۱- کلمه «در مشرق» در نسخه (پ) و «ینی» نیست. ۲- در چاپ (پ) و (ب) و (ا) و نسخه خطی «ینی» از اینجا مطالب زیر عنوان «فصل» آمده ولی در (ک) این ترتیب مراعات نشده است. ۳- ترجمه «کر و فر» است.

استحکاماتی بشمار میرفت و بسبب آنها روحیه سپاهیان تقویت میشد و بر پشت گرمی و اعتماد آنان می‌افزود چنانکه نظیر همین شیوه را در قادیسیه بکار بردند و ایرانیان در روز سوم جنگ بوسیله فیله‌ها بر مسلمانان حمله کردند تا آنکه نامدارانی از تازیان به حمله شدیدی پرداختند و با فیلان در آمیختند و بشمشیرها خرطومهای پیلانرا شکافتند از اینرو فیلان رمیدند و فیلبانان خود را به اسطبلهایی که در مداین داشتند رسانیدند. بدین سبب اردوگاه ایرانیان متزلزل شد و در روز چهارم منهزم شدند.

و اما رومیان^۱ و پادشاهان قوط (گت) در اندلس و بلکه بیشتر ملت‌های غیر عرب برای این منظور سریرهایی بکار میبردند، چنانکه تخت پادشاه را در نبردگاه قرار میدادند و گروهی از چاکران و درباریان و سپاهسانی که تاحد جان‌سپاری در راه او آماده خدمتگزاری بودند در پیرامونش حلقه میزدند و از هر سوی پایه‌های تخت بندهایی (رایات) برمی‌افراشتند و گرداگرد آنان را صفوف دیگری از نیزه‌گزاران و پیادگان، دژ آسا احاطه میکردند و در نتیجه منظره تخت باشکوه و عظمت خاصی جلوه‌گر میشد و گروهی هم‌پشت و یاریگر بیکدیگر در کارزار تشکیل مییافت و برای جنگ و گریز بمنزله پناهگاهی بشمار میرفت.

ایرانیان نیز در قادیسیه همین شیوه را بکار بردند و رستم بر بالای تخت نشسته بود تا آنکه صفوف ایرانیان درهم شکست و تازیان به آن تخت وی درآمدند و رستم از تخت بگریید و بفرات در افتاد و کشته شد.

و اما روش جنگ و گریز تازیان و بیشتر اقوام بادیه‌نشین بیابان‌گرد چنین است که برای این منظور صفوفی از شتران و دیگر جانوران باربری که هوده^۲ و کجاوه آنها را حمل میکنند تشکیل میدهند و این صفوف بمنزله گروه پشتیبانی برای آنان بشمار میرود و آنرا «مجبوذه»^۳ مینامند.

و همه ملت‌ها این شیوه را در نبردها بکار میبرند و آنرا در عقب‌نشینی و

۱- مقصود یونان و روم است. ۲- اصل کلمه «هودج» است که عرب آنرا تعریب کرده. ۳- در کتب لغت چنین کلمه‌ای بنظر نرسید. در حاشیه چاپ (ب) در نسخه A «محتوده» و در نسخه D و C «مجبوذه» و در چاپ بیروت و ترجمه دملان: «مجبوذه» و در «ینی» «مجموده» است ولی کلمه‌های مزبور هم معنی مناسب مقام ندارند. دسلان هم مترض معنی کلمه نشده است. در حاشیه نسخه (ب) کلمه مجبوذه به فدایان تفسیر شده است.

حمله اطمینان بخش تر و برای صیانت از غافلگیر شدن و هزیمت بهتر میدانند چنانکه نتایج آن بر همه معلوم است .

ولی دولتهای همزمان ما بکلی از آن غفلت کرده‌اند و بجای آن چارپایان باربری را که بارها و خرگاههای ایشان را میبرند برگزیده‌اند و آنها را بمنزله ساقه در دنبال سپاهیان قرار می‌دهند و بهیچرو از سودی که فیل و شتر دارد بهره‌مند نمی‌شوند. بهمین سبب لشکریان همواره در معرض هزیمت و آماده فرار از نبردگاهها هستند .

و کلیه نبردهای آغاز اسلام بصورت لشکرکشی و جنگ منظم بود و هرچند تازیان بشیوه جنگ و گریز عادت داشتند ولی دو امر آنانرا بجنگهای لشکرکشی و ادار میکرد :

نخست آنکه دشمنان ایشان بشیوه لشکرکشی پیکار میکردند و آنها هم ناچار بودند با همان شیوه پیکار کنند .

دوم اینکه تازیان آن روزگار در راه جهاد جانسپاری میکردند زیرا بشکیایی و تحمل در این راه شیفته بودند و نیز بدان ایمان راسخی داشتند و در جنگ لشکرکشی بهتر میتوان جانسپاری کرد . و نخستین کسی که در جنگها شیوه صف را فرو گذاشت و به تعبیه کردوسها همت گماشت مروان بن حکم بود که در پیکار با ضحاک خارجی و پس از آن با خیبری^۱ این شیوه را برگزید . طبری هنگامیکه از کشته شدن^۲ خیبری یاد میکند میگوید: خوارج شیبان بن عبدالعزیز یشکری ملقب به ابوالدلفا را بسرداری خویش برگزیدند ، مروان از آن پس با ایشان بشیوه کردوسها پیکار کرد و روش صف را از آن روز باطل کرد . انتهى .

پس رفته رفته بعلت ابطال صف جنگ لشکرکشی فراموش شد ، آنگاه صفوف پشت نبردگاه از یادها رفت و متروک گردید از اینرو که دولت بمرحله توانگری و ناز و نعمت رسید . و سبب آن اینست که دولت‌ها هرگاه در مرحله بادیه نشینی و چادر نشینی بسر ببرند دارای شتران بسیاراند و بر تعداد آنها می‌افزایند

۱- (ن. ب) : خیبری . ۲- از «نی» .

و در سفرها و میان قبایل زنان و کودکان را با خود همراه می‌برند ولی همینکه بناز و نعمت و تجمل‌کشورداری نایل آیند و بشهرنشینی و سکونت در کاخها خوگیرند و سرشتهای بادیه‌نشینی و صحراگردی را فروگذارند خواهی نخواهی خاطرۀ شتر و هوده و کجاوه را از یاد می‌برند و بکار بردن آنها برایشان دشوار و گران می‌آید . از اینرو در سفرها زنان را در شهر میگذارند و با خود نمی‌برند و عادات‌کشورداری و ناز و نعمت و تجمل‌پادشاهی ایشان را ببرگزیدن خرگاهها و سراپرده‌ها و امیدارد و در نتیجه تنها بچارپایان باربری که بارها و سراپرده‌های^۱ ایشان را حمل‌کنند قناعت می‌ورزند و همین چارپایان حامل و سایل و باروبنه را بمنزلۀ صف پشت نبردگاه تلقی میکنند در صورتیکه بهیچرو چنین وضعی جانشین شیوه‌ای که یاد کردیم نمیشود ، زیرا هنگامیکه زن و خاندان و اموال با سپاهیان نباشد از خود فداکاری و جان‌سپاری نشان نمیدهند ، از اینرو از میزان شکیبایی و تحمل لشکریان کاسته میشود و هر آواز سهمناک و جوش و خروشی آنان را پراکنده میکند و صفوفشان را از هم می‌گسلد .

فصل

و بهمان سببی که یاد کردیم چرا در پشت نبردگاه صفوفی تشکیل میدهند و اهمیت آنرا در نبردهای جنگ و گریزگوشزد کردیم پادشاهان مغرب نیز گروهی از فرنگان را در سپاهیان خود بخدمت می‌گمارند و آنها را بدین منظور اختصاص میدهند زیرا همه پیکارهای مردم مغرب بشیوۀ جنگ و گریز است و سلطان بشیوۀ صفوف پشت نبردگاه اهمیت فراوان میدهد و اصرار می‌ورزد آنرا در پشت لشکرگاه تشکیل دهند تا این صفوف بمنزلۀ پشتیبانی برای جنگ‌آوران جلو جبهه باشد . از اینرو ناچار باید کسانی را که برای این صفوف برمیگزینند از اقوامی باشند که بیایداری در نبردهای لشکرکشی خو گرفته باشند و گرنه بشیوۀ کسانی که

۱- در نسخه (ب) بجای «ابنیه» بمعنی خیمه‌ها و سراپرده‌ها «آبنیه» بمعنی ظرف چاپ شده است. در حاشیۀ چاپهای مصر و بیروت بنقل از چاپ نصر هورینی ذیل ابنیۀ چنین است : مراد از ابنیۀ خیمه‌ها است چنانکه ابن خلدون در فصل خندق آرد : اذ انزلوا و ضربوا ابنتهم ؛ و رجوع به اقرب الموارد ذیل «ب ن ی» شود ؛ بنابراین «آبنیه» در چاپ پاریس غلط است .

بجنگ و گریز عادت دارند شتابانه رو بفرار خواهند گذاشت و بسبب پشت کردن و فرار آنها سلطان و لشکریانش منهزم خواهند گردید .

اینست که پادشاهان مغرب برای تشکیل دادن صفوف پشت نبردگاه بکسانی نیازمندند که بپایداری مخصوص پیکارهای لشکرکشی عادت داشته باشند و چنین کسانی را در میان اقوام فرنگ می‌یابند ، از اینرو صفوفی که در گرداگرد سلطان و همراهان تشکیل میدهند از این طوایف است .

و این امر هر چند متکی بر توسل جستن و یاری طلبیدن از کفرانست ولی آنها از لحاظ ضرورت آنرا سبک می‌شمرند چه یادآور شدیم که اگر جز این گروه را بدین وظیفه بگمارند بیم آن میرود که بعلت گریزیابی و فرار آنها صفوف پشت نبردگاه درهم گسلد و مایه شکست سلطان شود در صورتیکه فرنگان در این باره جز پایداری خوی دیگری نمیشناسند زیرا بشیوه نبرد لشکرکشی عادت دارند ، بدین سبب ایشان برای این منظور شایسته‌تر از دیگرانند. گذشته از اینکه پادشاهان مغرب آن گروه را تنها هنگام پیکار با اقوام عرب و بربر و واداشتن قبایل ایشان بفرمانبری استخدام میکنند .

لیکن در جهاد از آنها یاری نمیجویند از بیم آنکه مبادا برضد مسلمانان با کافران همدست شوند . اینست واقعیتی که هم‌اکنون در مغرب وجود دارد و ما سبب آنرا آشکار کردیم و خدا بهمه چیز داناست^۱.

فصل^۲

و خبر یافتیم^۳ که ملت‌های ترك در این عصر درحالیکه بوسیله تیراندازی (نه جنگ با شمشیر و نیزه) پیکار می‌کنند تبعیه نبرد آنان بشیوه مصاف است و لشکریان خود را به صف تقسیم میکنند و هر صف پشت صف دیگر قرار میگیرد و سواران از اسب پیاده میشوند و ترکشهایشان را پیش رویشان از تیر خالی

۱- والله بكل شیء علیم : سورة بقره ، آیه ۲۷ . ۲- در «ینی» نیز عنوان (فصل) هست . ۳- و بماخبر می‌رسد . (ینی) .

می‌کنند. (هرچه تیر درکش دارند آنها را درپیش خود می‌ریزند) و آنها را آماده میکنند سپس می‌نشینند و شروع بتیراندازی میکنند و هرصافی یاریگر و پشتیبان صف دیگریست که در پیشاپیش او جای گرفته است ازبیم آنکه مبادا دشمن آنانرا غافلگیر کند و بسوی ایشان هجوم آورد و همچنان بدین شیوه ادامه میدهند تا هنگامیکه یکی از دولشکر جنگ آور بردیگری پیروزی یابد.

و این شیوه تعبیه طریقه استوار و شگفتی است.

فصل ۱

دیگر از شیوه‌های ملتهای باستان در پیکارها کندن خندقهاست که ازبیم آسیب شیخون دشمن و هجوم شبانه او ب لشکرگاه هنگامیکه برای لشکرکشی نزدیک می‌شوند درپیرامون لشکرگاه خندقهایی میکنند، چه بیم لشکریان در تیرگی و وحشت شب دوچندان میشود و از تاریکی استفاده میکنند و روبفرار میگذارند و تاریکی پرده‌ای درپیش حس ننگ و عار آنان میکشد و هرگاه همه افراد در این صفت یکسان شوند لشکر درخبرهای فتنه‌انگیز و ناگوار فرو میرود و تزلزل و نگرانی بوی راه می‌یابد و با شکست روبرو میشود.

از اینرو هنگامیکه بسرزیمینی فرود می‌آمدند و در آنجا خیمه و خرگاه میزدند درپیرامون لشکرگاه خندقهایی می‌کندند چنانکه دائره‌وار تمام گرداگرد لشکرگاه را فراگیرد تا بمنزله دژی باشد که دشمن را از شیخون بازدارد و نتواند با لشکریان درآمیزد و مایه شکست و خواری آنان گردد. و دولتها را درامثال اینگونه اعمال نیرومندی و توانایی (خاصی) بود که میتوانند گروه عظیمی از مردان را گرد آورند و در هر یک از منزلگاه‌ها و مراحل قدرتی ایجاد کنند.

و همدستان و نیروهای بیکرانی فراهم سازند زیرا دولتهای یادکرده از اجتماع و آبادانی بهره فراوانی داشتند و بسرزیمین‌های پهناوری فرمانروایی میکردند.

ولی هنگامیکه آبادانی آنان بویرانی مبدل شد و بدنبال آن ضعف و

ناتوانی بدولتها راه یافت و از آنهمه سپاهیان بیکران و نیروهای انبوه کارگران محروم شدند این شیوه چنان از یادها رفت که گویی هرگز نبوده است، و خدا بهترین توانایان است. و اگر به اندرزه‌های علی، رض، بنگریم که چگونه یاران خویش را در جنگ صفین^۱ برمی‌انگیخت، بسیاری از رموز و فنون دانش جنگ را از آنها خواهیم آموخت و در خواهیم یافت که هیچکس از وی در آن دانش آگاه‌تر و بیناتر نبوده است. وی در ضمن یکی از خطابه‌های خود فرمود: «صفوف خود را مانند بنیان استوار برابر کنید و زره‌داران را در پیشاپیش و بیزره‌ان را در دنبال صفوف جای دهید و دندانها را برهم بفشارید که شمشیرها را بر سرها کندتر میکند و درکناره‌های نیزه‌ها پیچید چه آن (شمارا) از سر نیزه‌ها نگهبان‌تر است و چشم‌ها را برهم نهید چه این کار بشما قوت قلب و دلاوری بیشتری می‌بخشد و آرامش درونی‌تان را افزون‌تر میکند. و آوازهای خویش را خاموش کنید^۲ چه این روش سستی و شکست را بهتر از شما میراند و برای وقار و سنگینی‌تان شایسته‌تر است.

و بندهای (رایات) خود را برافراشته و استوار نگهدارید و آنها را فرود نیاورید و خم نکنید و جز بدست دلاوران خویش مسپارید. و براستی و شکیبایی یاری جوید زیرا پیروزی بدنبال شکیبایی است»^۳.

و اشتر در آن روز که (قبیله) ازد را برمی‌انگیخت گفت:

در برابر امور شکیبایی کنید^۴ و از قوم با سرهای خود استقبال کنید و بر دشمن با چنان شدتی بتازید که کشته شدگانی (از خویشاوندان خود) دارید و بخونهای کشته شدگان خود نایل نیامده‌اید و بخونخواهی پدران و برادران و کینه‌توزی از دشمنان‌تان برخاسته‌اید و جان را بر کف گیرید و خویش را آماده مرگ کنید تا ستمی بشما نرسد و در این جهان لکه ننگ بر دامن شما ننشیند.

۱- جنگ صفین در سال ۳۷ هجری مطابق ۶۵۷-۶۵۸ میلادی روی داده است. ۲- «ینی» آوازه‌ها را می‌راند. ۳- از «ینی» در جاب بیروت: زیرا با اندازه شکیبایی پیروزی بدست می‌آید. ۴- ترجمه عضوا علی التواجد من الاضراس، که ترجمه لفظ بلفظ آن: بگریزد برنواجد (دندانهای عقل) دندانها. ولی جمله: عض علی ناجذیه: کنایه از شکیبایی بر امور کردن است. رجوع به اقرب الموارد شود.

و ابوبکر صیرفی شاعر لمتونه و مردم اندلس در ضمن اشعاری که تاشفین بن علی بن یوسف را میستاید بسیاری از این مطالب اشاره کرده و در ستایش تاشفین پایداری او را در جنگی که خود دیده است وصف میکند و امور مربوط به جنگ را بصورت اندرزها و تحذیرها بوی یادآوری میکند چنانکه خواننده را بشناختن بسیاری از نکات مربوط به سیاست جنگ متوجه می‌سازد:

ای مردم تقابدار! کیست از میان شما آنکه پادشاه دلاور بخشنده و جوانبرد بیداردل است؟

و کیست آنکه دشمن بدو مکر ورزید و بتاریکی براو تاخت چنانکه همه پیراکنند ولی او همچنان استوار و پا برجای ماند؟ سواران براو (یا از او) میگذرند، و چاکچاک نیزه آنها را از (یاری) او باز میدارد ولی وفاداری آنها را توییخ می‌کند پس (بیاری او) باز می‌گردند.

و شب هنگام بسبب تابندگی کلاه‌خودهای آهنین گویی بامداد است که بر سرهای سپاهیان میدرخشد.

ای فرزندان صنهاجه! چگونه هراسناک شدید در صورتیکه شما همواره در هنگام ترس و جنگ پناهگاه همگی بودید؟

و از تاشفین روی برتافتید باینکه اگر بخواهد در شما جای کیفر هست (سزاوار کیفر هستید). او مردمک چشمی است که پلک آن حفظش نکرد و قلبی است که دنده‌ها آنرا تسلیم کرد (از نگاهداریش دست برداشت).

شما بجز شیران بیشه «خفیه» نیستید، و همه برای هر جنگ و حادثه ناگواری مراقب و هشیار می‌باشید.

ای تاشفین! برای خیانت شبانه سپاهیان و بهانه دفاع ناپذیرشان دادگاه عدالت برپای دار.

و هم او در این قصیده درباره آیین جنگ گوید:

از آیین سیاست نکاتی بتو ارمغان میدارم که پیش از تو پادشاهان ایران بدانها شیفته بودند.